

امید قوم خداوند

صحنه وقایع تاریخی



این کتاب ترجمه ای است از :

THE TRINITY
BY: GERARD S. SLOYAN

1963 PAULIST PRESS



فهرست

مقدمه:

- ۳ چرا عهد عتیق را بخوانیم و چگونه آن را بفهمیم؟
۴ تجربیات تاریخی قوم برگزیده جایگاه اعلام راز خدا
۶ از کجا باید شروع کنیم؟

فصل اول: صحنه های تاریخی وقایع عهد عتیق

- ۸ پیشگفتار
مهمترین اتفاقات قوم برگزیده:
۹ بین النهرین باستان
۱۲ مصر
۱۴ فلسطین
۱۶ انبیای بنی اسرائیل
۱۸ خروج
۱۹ حتی ها
۲۰ بعد از خروج
۲۳ آشور
۲۴ احیای بابل
۲۴ تبعید
امپراتوری پارس:
۲۶ بازگشت یهودیان به سرزمین خود
۲۸ تسلط فرهنگ یونان
۳۰ تعقیب و شکنجه آنتیوخوس چهارم
۳۳ سوالات مخصوص بحث

فهرست

فصل دوم: امید قوم خداوند

۳۵	مقدمه
۳۶	پایه و اساس امید آمدن مسیح
۳۹	صوری چند از امید قوم اسرائیل
۴۱	روز یهوه
۴۶	مسیح پادشاه
۵۰	پسر انسان
۵۳	بنده رنجبر
۵۶	نتیجه گیری

مقدمه

چرا عهد عتیق را بخوانیم و چگونه آن را بفهمیم؟

خوشحالیم که اکنون با جدیت، تصمیم به خواندن عهد قدیم گرفته اید، تبریکات صمیمانه ما را بپذیرید. اتفاقاً بعضی از مسیحیان این سؤال را مطرح می کنند: چرا باید عهد قدیم را بخوانیم، حال که عیسی، پسر خدا، تمام راز و حقایقی که باید به آن ایمان بیاوریم تا نجات یابیم را الهام کرده و روح القدس را به ما منتقل ساخته؟ با این سؤال این افراد نشان می دهند که شناختشان از انجیل سطحی است و کامل نمی باشد. در واقع خود عیسی وقتی خواست راز شخص خود و معنی مرگش را که سبب نجات ما گردید، بیان نماید به دو شاگرد ناامید شده در راه عموآس ظاهر شد و شروع نمود از موسی تا آخرین پیامبر را دوباره با ایشان باز خوانی کرد تا ایمان متزلزل شده آنها را استحکام بخشد (لو ۲۴: ۱۹-۲۷).

علاوه بر این، کلیسای اولیه حتی قبل از به تحریر درآمدن اناجیل، از روایات پیامبرانی که از قبل آمدن او را علام نموده بودند استفاده می کردند و در نور روح القدس آنها را بازخوانی می نمودند تا راز مسیح را اعلام کرده و معنی اتفاقات روز را روشن سازند (اع ۲: ۱۷-۲۰، ۲۵-۲۸، ۳۴-۳۵، ۲۵-۲۶ و غیره). بدین دلیل در طول متن نامه های رسولان و اناجیل چندین ارجاع به عهد قدیم را می خوانیم. بنابراین ما مسیحیان، امروز باید در متون پیامبران پیشین تعمق کرده تا اناجیل را بهتر بفهمیم و راز مسیح را عمیق تر درک کنیم. همه می دانند که امروز کلیسا در آیین نماز، اغلب از متون عهد قدیم و مخصوصاً مزامیر و متونی از پیامبران برای آشکار ساختن مژده انجیل که هر یکشنبه اعلام می شود استفاده می کند تا مطلب را بهتر روشن سازد. بنا به گفته یکی از مفسرین معروف: «خواندن عهد جدید بدون شناختن عهد قدیم راه رفتن در تاریکی است زیرا تمام وقایع عهد قدیم پیشنمود وقایع عهد جدید است».

علاوه بر این، باید دقت نمود که چرا خدا اغلب مستقیماً با انسان صحبت نمی کند بلکه توسط اتفاقات زندگی روزمره که انسان آن را در نور روح القدس می بیند؛ این موضوع درباره زندگی خود ما و همچنین زندگی قوم برگزیده صحت دارد. بنابراین باید وقایع تاریخی این قوم را بدانیم چون از این راه، خدا راز خود را مکشوف ساخته و به آمدن نجات دهنده ما، مسیح وعده داده. قبل از خواندن متون این کتاب و سؤالات مربوطه خلاصه ای از این تاریخ را مطالعه خواهید کرد تا متون کتاب مقدس را بهتر درک نمایید. هم چنین چندین نقشه جغرافیایی همراه با یک نمودار تاریخی اضافه شده تا این وقایع تاریخی را در زمان و مکان خود بررسی نماییم.

تجربیات تاریخی قوم برگزیده جایگاه اعلام راز خدا

در بعضی ادیان، انسان‌ها کوشش می‌کنند خدا را از راه مکان‌ها یا اتفاقات طبیعی بشناسند مثل جنگل مقدس، درخت مخصوص، چشمه آب یا کوهی مرتفع و مشخص... اما برای مسیحیان، الهام راز خدا از راه تجربیات مختلف قوم برگزیده و تعمق طولانی این قوم در نور روح القدس آشکار می‌گردد و این تجربه روحانی ابتدا به صورت روایات شفاهی و بعد به صورت نوشته‌ها به ما رسیده است. بنابراین، باید تاریخچه قوم که در جریان این روایات جا گرفته را بشناسیم تا راز خدا را بهتر درک نماییم. در این کتاب، نویسنده مهم‌ترین متون عهد قدیم را انتخاب کرده تا بتوان به تدریج و بدون اشکال طعم متن عهد قدیم را چشید. برای این که بتوانیم اتفاقاتی را که این متون روایت می‌کنند در تاریخ قوم جای دهیم و نیت نویسنده و هم‌چنین سبک نگارش آن را بهتر درک کنیم توضیحاتی نیز داده شده زیرا نباید یک متن شعرگونه را هم چون متنی تاریخی یا مثل‌های حکمت به یک روش و یک جور خواند.

همراه با بعضی از این متون سؤالاتی گنج‌انیده شده است که خواننده بتواند عمیق‌تر تعمق کرده و بهتر در نور مسیح و در ارتباط با عهد جدید در روایت کلیسا که کتاب مقدس را به ما داد درک کنیم.

در واقع باید کتاب مقدس را همراه با کلیسا بخوانیم و در جریان روایات آن وارد شویم. پطرس رسول می‌گوید: «هیچ نبوت کتاب مورد تفسیر شخصی نمی‌باشد» (۲- پطرس ۱: ۲۰).

به صورت خلاصه، نباید فراموش کنیم که هر متن را می‌توان در سه مرحله تفسیر کرد: معنای خود متن، معنای کامل متن، معنای روحانی و زنده متن.

الف: معنای خود متن: که اهمیت خاصی دارد. با کمک متخصصین باید درک کنیم که قصد نویسندگان از نوشتن متن بیان چه مفهومی بوده و چه چیزی را می‌خواسته‌اند به خوانندگان منتقل سازند. بنابراین، دو مورد را باید روشن کرد: اول حالت و طرز فکر نویسنده همراه با سبک نگارشی که استفاده نموده، دوم چگونگی سؤال‌های اشخاص یا گروه مورد نظر نویسنده.

ب: معنای کامل متن: هر متن الهام شده در کتابی جای می‌گرفته و این کتاب نیز در کل کتاب مقدس گنج‌انیده می‌شده. بنابراین باید آن را در ارتباط با اصطلاحات و

موضوع های مختلف کتاب مقدس تفسیر نمود، با علم به این که این معنای کامل در راز عیسیای مسیح نهفته است. خود او راز مرگ و رستاخیزش را که اتفاق محوری ایمان ماست، در نور تورات و کتب انبیاء تفسیر می کرد (لو ۲۴: ۱۳-۳۲). ما اهل کتاب نیستیم، بلکه اهل آن شخص، یعنی مسیح، آن کلام تن گرفته و رستاخیز کرده، می باشیم.

ج: معنای روحانی و زنده: مفهوم متن را باید در نور روح القدس که کلیسا را به حقیقت کامل می رساند (یو ۱۶: ۱۳) و در ارتباط با زندگی امروز ما درک کرد، زیرا خدایی که از راه اتفاقات و تجربیات مختلف قوم برگزیده کلام خود را آشکار نموده، امروزه نیز از راه اتفاقات و فرهنگ و تمدن خودمان با ما صحبت می کند. پس، این گفتگوی امروز خدا با ما و کلیسا را باید در ارتباط با کتاب مقدس شنید و درک کرد. زیرا اتفاقات زندگی امروز ما در نور متن بهتر درک خواهد شد.

علاوه بر این، این گونه پیشنهاد شده که باید ما بین عیسیای مسیح و وقایع عهد قدیم ارتباط برقرار نماییم. در بعضی از سؤالات وقتی به یک سری ارجاعات اشاره شده ابتدا باید معنای متون مختلف را در نظر بگیرید سپس از میان آنها دو یا سه ارجاع را انتخاب کرده و بنویسید و سپس توضیح دهید که چرا متون انتخاب شده برای شما بیشتر اهمیت دارد؟ به نفع خواننده خواهد بود که بر این سؤالات تعمق نموده و با خواندن ارجاعات به صورت کتبی جواب دهد. بدین گونه نتیجه کار عمیق تر شده و اثر آن در ذهن باقی می ماند.

* * *

فصل اول

صحنه‌های تاریخی وقایع عهد عتیق

پیش‌گفتار

تاریخ نجات بشر در عهد قدیم را می‌توان دقیقاً به صورت یک نمایش با شکوه شرح داد، نمایش با شکوهی که در صحنه تاریخ جهان برپا شد. طرح این نمایش، نجات بشر به دست خداوند و بازیگران اصلی آن، عبرانیان هستند، قومی که خداوند آنان را دوست داشته و خود را بیشتر به آنها نزدیک نمود.

برای درک تاریخ نجات بشر لازم است که از مکان و زمان این وقایع آگاه باشیم. مقصود از انتشار این جزوه، معرفی نمودن بازیگران اصلی این نمایش و شرح مختصر این مطلب که چگونه آنان و تاریخ زندگیشان، جزئی از داستان نجات بشر است.

نخست، صحنه نمایش است که همانا بیان اوضاع جغرافیائی خاور نزدیک است که بعضی بدان نام مناسب «هلال خضیب» را داده‌اند. اگر خطی از دلتای نیل سبز و پر برکت به طرف شمال، بین سواحل فلسطین و دره اردن از میان سوریه بکشیم و بعد خط را بطرف مشرق امتداد داده و از رودخانه‌های دجله و فرات بگذریم و سپس آن را بطرف جنوب ادامه دهیم تا به خلیج فارس برسیم، شکل این هلال به خوبی قابل مشاهده خواهد بود. این چهارراه، جاده‌های بازرگانی بین آسیا و منشأ قدیمی‌ترین تمدنهای دنیاست که سرزمین عهد قدیم نامیده می‌شود.

مهمترین اتفاقات قوم برگزیده

خلاصه‌ای از مهمترین اتفاقات از دیدگاه سیاسی:

درخاورمیانه (البته سالها به صورت تقریبی است تا آسان تر بتوان آن را حفظ کرد):

۱۷۵۰ تا ۱۶۰۰؟: ابراهیم، اسحاق، یعقوب ...

۱۲۵۰: موسی و خروج

۱۰۰۰ (۹۸۰ تا ۱۳۰): داود و سلیمان

در بین‌النهرین، امپراتوری آشور (نینوا)

۹۵۰: تفکیک سیاسی و مذهبی ما بین سرزمین یهودا (جنوب)، اسرائیل (شمال)

۷۰۰ (۷۲۰): فتوحات آشور به اسرائیل و از بین بردن سامره

۶۱۲: فتوحات بابلیها و از بین بردن نینوا

بین‌النهرین باستان

تاریخ عبرانیان با ظهور پدر ما ابراهیم (پاتریارک - ابراهیم) شروع می‌شود. شروع تاریخ قبایل عبرانی همزمان با تمدنهای باستانی بین‌النهرین، مصر و فلسطین می‌باشد که سه منطقه از مهمترین نواحی هلال خضیب هستند.

در مرز شرقی هلال، رودخانه‌های دجله و فرات از کوههای ارمنستان شمالی سرچشمه گرفته و از خط سیری واقع در باختر به بطرف جنوب شرقی، دور زده و بعد از طی مسافتی بیشتر از ۱۰۰۰ مایل به خلیج فارس می‌ریزند. در حدود اواسط خط سیر دجله و بخصوص در قسمت شرقی آن، دشت ناهموار آشور قرار دارد. سرزمین کوهستانی عیلام (ایلام) در اطراف شوش در قسمت تحتانی و شرق رودخانه دجله واقع است (لرستان فعلی ایران)، در حالی که قسمت تحتانی فرات از زمین کاملاً صاف و هموار می‌گذرد. در زمانهای قدیم، این ناحیه به نام بابل معروف بود. در حال حاضر، ناحیه بین این رودخانه‌ها یعنی بین‌النهرین (به زبان یونانی به معنی بین رودخانه‌ها)، عراق نامیده می‌شود که پایتخت آن بغداد است. گل و لای بسیاری بوسیله رودخانه‌ها به طرف جنوب برده می‌شد

و در بهار هنگام طغیان، لایه‌های لجن در اطراف رودخانه‌ها ته‌نشین شده و بدین وسیله زمین را حاصلخیز می‌نمود.

این ناحیه سرزمینی بود مسطح و باز که از آغاز تسهیلات لازم را جهت تجارت و مسافرت داشته است.

امتیازات مذکور باعث حملات اقوام بیگانه به آن سرزمین بوده و بوجود آمدن اتحاد بین مردم آن را، برای دفاع از سرزمین خود ضروری کرده بود. در حال حاضر بادهای خشکی در این ناحیه می‌وزد و باعث پخش شدن گرد و خاک بر روی این منطقه باز می‌شود. این سرزمین قرن‌ها دست نخورده باقی مانده اما آثار خرابه‌های تمدن‌های باستانی، که زمانی در منتهای درجه شهرت بودند، در این منطقه دیده می‌شود. مردم بین‌النهرین الوار و سنگ کم داشتند و در نتیجه بیشتر با آجر ساختمان می‌ساختند که نهایتاً ویران می‌شد و شن و خاک آنها را پوشانده، به صورت قبرستان‌های تپه‌مانندی در می‌آورد. و بدین ترتیب آثار زندگی و فرهنگ آنان، پنهان گشت.

اولین دهکده‌های مستقر که در این ناحیه کشف شدند، متعلق به اواخر عصر حجر، بین سالهای ۷۰۰۰ الی ۵۰۰۰ قبل از میلاد می‌باشند. مردمی که در قسمت علیای بین‌النهرین (۴۰۰۰ سال ق.م)، بطور متراکم در چند دهکده مستقر شده بودند، ظروف سفالی بسیار زیبا در آنجا تهیه می‌کردند. از آنجا که خط هنوز اختراع نشده بود هیچ نشانه‌ای از زبانی که این مردم بدان تکلم می‌کردند، در دست نیست.

قرن‌های بسیاری گذشت تا سرانجام سرزمین باتلاق‌مانندی که در جنوب بین‌النهرین بود، به صورت سرزمین مسکونی درآمد. سدهائی برای جلوگیری از آب دریا ساخته شد و در نتیجه، زمینها خشک و قابل استفاده شدند و مهاجران در این ناحیه جمع گشتند. این مهاجران که سومریان نامیده می‌شوند (و ظاهراً از نژاد سامی نیستند)، بوجود آورندگان تمدن در قسمتهای پائین بین‌النهرین بودند.

سومریان اقوامی فعال و قوی بوده که شهرهای زیادی ساختند و «ایالات خودمختاری» را بنیان نهاده و معابد بزرگی برپا داشتند. آنان صنعت ظروف سفالی را تکمیل کرده و بالاتراز آن برای نخستین بار در سال ۳۳۰۰ (ق.م)، خط‌میخی را طرح نمودند. حروف این خط از شکل‌های مختلف تشکیل شده بود و حروف الفبا حدود ۱۰۰۰ سال بعد از آن اختراع شد.

سومریان تنها ساکنان بین‌النهرین نبودند بلکه جمعیتی سامی نیز بودند به نام اکدی‌ان که از لحاظ نژادی با اعراب، فنیقیها، کنعانیان، عبرانیان، موآبیان، سریانی‌ها (آرامیان) آشوریها و بابلیها نسبت داشتند. بعدها سومریها بوسیله همسایه‌های اکدی خود در شمال نابود شدند.

در حدود سالهای ۲۳۵۰ (ق.م) سرگون که یک اکدی سرشناس بود در زادگاه خود کیش، به پادشاهی رسید. او «ایالات خود مختاری» را گرفت و نفوذ خود را در سراسر اکد و ایالات سومر تا دور دست، به سوی شرق یعنی شوش (در ایلام)، گسترش داد. حکومت وی اولین امپراتوری در تاریخ جهان به شمار می رود. سرگون در سراسر این امپراتوری بزرگ، فرهنگ سومریان را بنیاد نهاد که فرهنگ اکدیانی نیز بر اساس آن بنا شد.

اندکی بعد از ۲۲۰۰ (ق.م) سرزمین سومر و اکد بوسیله گروهی جنگجو به نام گوتی که در کوههای زاگرس زندگی می کردند، مورد تجاوز قرار گرفت. ولی بعد از مدتی سومریهای ساکن در شهر ارک (ارخ)، اقوام گوتی را بیرون راندند. این امر باعث تجدید قدرت سیاسی سومریها و موجب رسیدن آنها به نقطه اوج تمدن خود گردید. برای مدتی در حدود یک قرن (تقریباً ۲۰۵۰ سال ق.م)، سومر رهبری سرزمینهای اطراف خود را، هم از جهت هنری و هم از نظر بازرگانی، بر عهده داشت. شهر عمده آنها، شهر اور بود (در کتاب پیدایش ۳۱:۱۱ بعنوان محل زندگی خانواده ابراهیم ذکر شده)، که پایتخت سلسله جدید شد.

سومریها شاید روشنفکرترین و با استعدادترین مردم آن دوران بودند. کاخهای بزرگ، معابد، کتابخانه ها و آثار مجسمه سازی آنان نمودار این مطلب است. در آن زمان بود که برای اولین بار قوانین ارزنده ای که بعدها منبعی برای مجموعه قوانین معروف همورابی شد، پدیدار گشت.

اندکی بعد از سال ۱۹۵۰ (ق.م) امپراتوری سومریها در شمال مورد تجاوز و تهاجم سامیهای مغرب که اموریان نامیده می شدند، قرار گرفت. این مهاجمان سرزمین اکد را فتح کرده و بابل را پایتخت خود قرار دادند و سرانجام پس از یک رشته جنگهای طولانی، باعث سقوط اور شدند.

ششمین پادشاه اموریان از سلسله جدید بابلیها، یکی از مهمترین رهبران تاریخ به شمار می رفت. او همان همورابی قانونگذار معروف است که مدت ۴۰ سال فرمانروائی کرد. آغاز حکومت وی در حدود سال ۱۷۲۸ (ق.م)، بود و قلمرو سلطنت خود را تا آشور و سوریه شمالی توسعه داد. این امپراتوری جدید و ثروتمند، بابل یعنی «دروازه خانه خدا» نامیده شد. با وجود اینکه فرهنگ بابلیها بهترین فرهنگی بود که تا آن زمان پدید آمده بود، ولی این فرهنگ در حقیقت همان فرهنگ سومریان است که بابلیها تکمیل کرده و با محیط خود آن را سازش دادند. در هر حال این سرنوشت بابلیها بود که تمدنشان را به سرزمینهای غربی و حتی اروپا منتقل نمایند. ابداع مقیاسها، وزنها، تقویم، علامتهای منطقه البروج و تا حدودی ستاره شناسی، فقط قسمتی از ابتکارات با ارزش بابلیها را

نشان می‌دهد. ولی مهمترین موفقیت بابلیها نوشتن قانون بود که نشان می‌داد آنها مردمانی عادل و در عین حال نگران حقوق عموم مردم بودند. تشابه زیادی بین مجموعه قوانین معروف همورابی و قانون عبرانیها وجود دارد که روشنگر زمینه‌های مشترک بین این دو قوم می‌باشد.

طوفان نوح مدرک دیگری برای نشان دادن میراث مشترک بابلیها و عبرانیها می‌باشد. عوامل مختلف، احتمالاً وقوع سیل‌های سهمگین، قسمتهای عظیمی از بابل را ویران کرده است. باستان‌شناسان مدارکی کشف کرده‌اند که براساس آنها حداقل یک دفعه چنین سیلی اتفاق افتاده است. روایت وقوع سیلی عظیم در میان سومریان رایج بوده و در فهرست پادشاهان آنان نیز این مطالب ذکر گردیده است. علاوه بر آن مردم سومر، یک افسانه کامل در مورد سیل وصف کرده‌اند که بخشی از آن در قسمتی از یک لوحه سومری در شهر نیپور کشف گردیده که بعداً معلوم شده که جزئی از حماسه معروف گیل‌گمش می‌باشد. در این حماسه آمده است که مردی از نقشه خدا در باره سیل باران کردن دنیا، آگاه شد و با یک قایق بزرگ فرار کرد. این روایت قدیم بابلی مربوط به سیل، بعد از اینکه از تمام تأثیرات بت پرستی تطهیر شد، بین عبرانیها باز هم به دو صورت رایج گردید که بعداً با هم ترکیب شده و در «سفر پیدایش» بایک نوع الهام مذهبی نوشته شده است.

اولین سلسله بابلیان، در حدود یک قرن و نیم بر پا ماند، یعنی تا زمان هجوم اقوام بدوی کاسیان «ساکنان کوههای زاگرس» که بر دشتهای بین‌النهرین تسلط یافتند. تأثیر کاسیان در گسترش تمدن بسیار کم بود و تا ظهور امپراتوری قدرتمند آشور در قرن ۹ (ق.م) که مجدداً دره دجله و فرات اهمیتی در تاریخ جهان پیدا می‌کند، هیچ نوع تمدن چشمگیر دیگری به وجود نیامده.

مصر

در انتهای دیگر هلال خضیب، امپراتوری عظیم مصر قرار دارد که می‌توان آن را «هدیه نیل» نامید.

تمدن در مصر مانند تمدن در بین‌النهرین و جاهای دیگر در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از ابراهیم شروع شده بود. نخستین فرهنگ آبادی نشین در مصر، به ۴۲۵۰ (ق.م) تعلق دارد. در فاصله این مدت و شروع اولین سلسله در ۲۹۰۰ (ق.م)، تمدنهای متعددی بوجود آمدند ولی هیچکدام تأثیر مهم و قابل ملاحظه‌ای، مگر در خشک کردن باتلاقها و آبیاری مزارع، نداشتند.

در مصر رودخانه بزرگ نیل دارای اهمیت فراوانی است. دره باریک آن این سرزمین طویل را متحد کرده و آبهای آن، سرزمینهای اطراف را حاصلخیز می‌کند. با تعلیم طرق استفاده از نیل، مصریان ملتی نیرومند گشتند و به احتمال زیاد در اواخر چهارمین هزاره، دو پادشاهی مصر علیا و مصر سفلی وجود داشته است.

لازم است متذکر شویم که تمدنهای هلال خضیب پیشرفتی جدا از یکدیگر نداشته‌اند. بعنوان مثال ظروف سفالی و اشیاء باستانی یک مملکت، در مملکت دیگر نیز پیدا شده‌اند. باستان شناسان ادعا دارند که طبق مدارک و دلایل به دست آمده، می‌توان ثابت کرد که مابین مصر و فنیقیه و بین النهرین مبادلات دائمی در زمینه فرهنگی وجود داشته و این مبادلات حتی در سالهای هزاره سوم و چهارم نیز صورت می‌گرفت. با وجود این در زمان انقراض اولین سلسله در مصر (۲۸۰۰ ق.م.) این چنین به نظر می‌رسد که مصر تماس خود را با بین النهرین قطع کرده است.

در حدود اوایل قرن ۲۹ (ق.م) حکومت مصر علیا و مصر سفلی متحد شدند و با این اتحاد دوره عظمت مصر شروع گردید. این دوره عصر اهرام نام گرفت و هرم بزرگی که ۴۸۱ پا ارتفاع دارد، بوسیله ۲/۳۰۰/۰۰۰ قالب تراشیده سنگی درست شده که هر کدام ۲/۵ تن وزن دارد. ناگفته نماند که این بناهای عظیم بوسیله حکومتهای استبدادی برای آرامگاه فراعنه (فرمانروایانی که مصریان آنان را خدا می‌پنداشتند) ساخته شدند.

در این زمان مصر بازرگانی دائمی خود را با کنعانیها در بیلوس که بندری بزرگ در مدیترانه و همچنین راه خروجی برای چوب جنگلی از لبنان بود، ادامه داد. بوسیله این روابط، کنعانیها در بیلوس یک شیوه نگارش سیلابی را که از الگوی تصویر نگاری (در حقیقت هیروگلیف) مصر سرمشق گرفته بود، تکمیل کردند. و این آغاز الفبای حقیقی بود.

در قرن ۲۲ (ق.م) مصر وارد دوره ای مملو از یأس و تفرقه و زوال شد. ولی در اواسط قرن ۲۱ (ق.م) در حالی که دومین هزاره شروع می‌شد، یک خانواده از شهر تاباص (یازدهمین سلسله)، توانست سرزمین مصر را دوباره متحد سازد و آن را به دومین دوره ترقی و سعادت برساند (پادشاهی میانی). برای مدت دو قرن مصر از ثبات قابل ملاحظه بهره مند شده و در عین حال نفوذ خود را در فلسطین و فنیقیه گسترش داد.

فلسطین

چه اطلاعاتی از دوره باستانی سرزمین مقدس در دست داریم؟ این سرزمین از نظر وسعت کوچک، ولی موقعیت سیاسی قابل ملاحظه‌ای داشته است، زیرا همیشه رابط بین شرق و غرب بوده و غالباً به جای یک ایالت بی طرف مورد استفاده قرار می‌گرفت. ضمناً مهمترین وقایع در تاریخ نژاد بشر در محدوده‌های این سرزمین روی داده است.

ابتدا فلسطین به ناحیه‌ای در امتداد ساحل دریا گفته می‌شد، ولی بعدها سراسر مملکت نیز بدین نام ملقب گردید. در دوره‌های اول عهد قدیم، کنعان نام دیگر سرزمین مقدس بود و مردمان سامی نژادی که در آنجا زندگی می‌کردند، کنعانیان نامیده می‌شدند. در کتاب مقدس این ناحیه به «سرزمینی که از شیر و عسل لبریز شده است» اطلاق می‌شود. اگر سرزمین مقدس را در زمان رهبری داود و سلیمان که وسعت زیادی داشته در نظر بگیریم، طول و عرض آن از ۱۵۰ و ۶۰ مایل تجاوز نمی‌کند.

سرزمین مقدس از نظر جغرافیائی به چهار ناحیه از شمال به جنوب تقسیم شده است. ناحیه اول شامل دشت ساحلی در امتداد غرب است که فقط بوسیله کوه کرمل قطع می‌شود. دومین ناحیه عبارت است از کوههای فلسطین مرکزی که در امتداد کوههای بزرگ شمالی هستند و از میان جلیل سرازیر شده، بوسیله دره متقاطع یزرعیل قطع شده، بار دیگر در وسط به سمت کوههای سامره بالا رفته و در ناحیه جنوبی نگو که نسبتاً کویری است پائین می‌آید.

سومین ناحیه دره اردن است که جزئی از یک شکاف بزرگ جغرافیائی در کره زمین می‌باشد. سرچشمه رودخانه اردن در شمال بر روی شیبهای کوه حرمون قرار داشته و ارتفاع رودخانه در آن ناحیه در حدود ۱۲۰ پا بالای سطح دریا قرار دارد.

در دریای جلیل این رودخانه ۶۸۰ پا زیر سطح دریا پایین رفته و بعد از ۱۹۰ مایل پیچ و تاب در بحرالमित، در ارتفاع ۱۲۷۵ پا پائین تر از سطح دریا، فرو می‌ریزد. بحرالमित همچنان که از نامش پیداست، مکانی غیر قابل زیست می‌باشد. آبی که در چنین فرو رفتگی زیر سطح دریا می‌ریزد به سرعت بخار شده و رسوب غلیظی از نمک باقی می‌گذارد. بنابراین ناحیه اطراف بحرالमित بسیار خشک و صخره‌ای می‌باشد. چهارمین بخش طولی سرزمین مقدس به اسم ماورای اردن شناخته شده و این سرزمین در عرض اردن، یک ناحیه جلگه‌ای مرتفع را تشکیل داده که در شمال حاصلخیز ولی در جنوب خشک و کویری است.

سرزمین مقدس در دوران عهد قدیم دارای آب و هوایی معتدل و حاصلخیز بود. در تپه‌های اطراف اورشلیم و بیت لحم درجه حرارت به ندرت از ۸۸ درجه فارنهایت تجاوز می‌کرد ولی در اریحا که فقط ۲۵ مایل دورتر بود، غالباً درجه حرارت تا ۱۲۵ درجه فارنهایت بالا رفته و چندین روز در همان حد باقی می‌ماند. سرزمین مقدس دارای فصولی بارانی و خشک بود و بیشتر در اواخر آبان و اواسط فروردین باران می‌بارید. بعد از آن، تپه‌ها و دره‌های سبز، زیر آفتاب سوزان تا ماه مهر زرد شده، رنگ کاه به خود می‌گرفتند و بستر نهرها خشک می‌شدند. قسمت وسیعی از این سرزمین بجز اواخر تابستان که شنهای سوزان کویر، توسط باد در آنجا پخش می‌شد، روزها گرم و شبها خنک بود. در این سرزمین درختانی چون سرو، زیتون، توت، زردآلو، آلو، کاج و سرو آزاد می‌رویدند، ولی آنها بیشتر حالت تزئینی داشتند زیرا در آن زمان چوب به مصارف ساختمانی نمی‌رسید و خانه‌ها و دیوارها و پلها از سنگ ساخته می‌شدند. حیوانات در دشت و کنار تپه و میوه‌هایی از قبیل انگور و زیتون و انجیر و خرما و شاه بلوط شیرین در همه جا کشت می‌شد.

بر اثر کاوش در اریحا کشف شده است که این شهر با پیشرفت شگرفی به قدمت سالهای هزاره هفتم و ششم (ق.م)، و یا بعبارت دیگر در حدود ۵۰۰۰ سال قبل از اینکه ابراهیم خیمه‌های خود را در حومه شهر برافرازد، می‌رسد.

در حدود هزاره چهارم قبل از میلاد دهکده‌ها در سراسر فلسطین پراکنده بودند (همانطور که در بالا ذکر کردیم، مبادلات فرهنگی قابل ملاحظه‌ای بین فلسطین و مصر و بین النهرین در این مدت انجام می‌شد).

در سالهای هزاره سوم قبل از میلاد هر چند فلسطین هرگز فرهنگی که حتی بطور جزئی با مصر یا بین النهرین قابل مقایسه باشد، بوجود نیاورده بود، ولی با این حال «ایالات خود مختاری» بنا و مستحکم نمود. اکثریت مردم، کنعانیان (سامیها) بودند که زبانشان از زبان کنعانیان دوران عهد قدیم مشتق شده بود و زبان عبرانی که کتاب مقدس بدان نگاشته شده یکی از لهجه‌های آن است.

در اواخر هزاره سوم، هزاران تن از مردم بیابانگرد خشن به فلسطین ریختند. شهرها را سوزاندند و غارت کردند و جابرا نه روش زندگی بومی را از هم گسیختند. در نتیجه نیازی به رستخیز برای احیای فرهنگی نوین بوجود آمد. این نوآمدگان گویا با اموریان که مردمانی از نژاد سامی شمال غربی بودند و همواره به تمام قسمت‌های هلال خضیب در آن زمان حمله می‌کردند، نسبت داشتند. در واقع می‌توان ابراهیم و اسحاق و یعقوب را در میان همه این شبه‌خانه بدوشان بی‌قرار مجسم نمود.

انبیای بنی اسرائیل

اولین نیمه هزاره دوم (۲۰۰۰ الی ۱۵۵۰ ق.م) زمان شروع تمدن اسرائیل می باشد. در طی این مدت ابراهیم به فلسطین مهاجرت کرد و مبدأ تاریخ قوم اسرائیل از این زمان است.

ابتدا باید در نظر گرفت که آیا شرح داستانهای انبیاء و گزارشهای کتاب پیدایش (باب ۱۲ الی باب ۵۰) واقعاً سندیت تاریخی دارند؟

در ۷۵ سال اخیر، علما فصول مذکور سفر پیدایش را به دقت مورد مطالعه قرار داده، به توافق اعلام کردند که این کتب بوسیله یک شخص و یا در یک زمان نوشته نشده اند بلکه این گزارش حاصل سیر تکاملی تدریجی در طول تاریخ بوده است. کار جمع آوری و اصلاح این مطالب تقریباً به مدت ۵ قرن ادامه داشت (قرن ۱۰ الی ۵ ق.م)، ولی در حقیقت این نوشته ها تا حدود ۱۰۰۰ سال بعد از ابراهیم هنوز به رشته تحریر در نیامده بود.

زمانی که این عقیده مورد قبول واقع شد، بسیاری از حکما داستانهای ابراهیم و سایر انبیای عبرانی را با بدگمانی پذیرفتند، چون ایشان داستانها را جعل مذهبی یهودیان دوره پیشین می پنداشتند. البته این نظر قبل از کشفیات باستان شناسان مدرن مورد قبول بود. در ۴۰ سال گذشته این علمای صبور و هشیار مشغول تحقیق در هزاران مدرک کتبی و نشانه های باقیمانده شهرهای مدفون بوده اند و موجب آشنا ساختن دنیای باستانی خاورمیانه شدند.

با کشف کتابخانه بزرگ آشوربانیپال (امپراتور آشور قرن ۷ ق.م) در حدود ۲۲۰۰۰ لوحه گلی کشف شد که زندگی و فرهنگ بین النهرین را در قرون پیشین شرح می داد. با وجودی که کشفیات مزبور صریحاً به شخصیتها یا اتفاقات مربوط به انبیای بنی اسرائیل اشاره نمی کنند، در اثبات آنها کمک مؤثری کرده اند.

با بررسی چند مثال این مطلب روشن تر می شود: مثلاً مقدار زیادی از اسامی اجداد و خانواده ابراهیم (سروج، ناحور، تارح) اسامی شهرهای اطراف حران هم بوده اند، ضمناً القاب ابراهیم و یعقوب برای نامگذاری افراد در بین اموریان بکار برده می شد.

بعلاوه کشف کتیبه های شهر نوزو در بین النهرین شمالی باعث شد، برداشت کامل تری از قوانین و آداب و رسوم انبیاء که تا آن زمان مبهم بود، به دست آوریم. از جمله: رفتار ابراهیم با هاجر، روابط بین یعقوب و لابان و موضوع بغرنج «ترافیم» (خدایان

خانگی که در پیدایش ۱۹:۲۱ به آنها اشاره شده) که نسبتاً روشن شده است و همچنین فروش حق نخست زادگی عیسو، برکتهای پیشوایان نبی در بستر مرگ و رویدادهای بی شمار دیگر...

چنین مکشوفات باستان شناسی، علما را قانع کرده که داستانهای انبیاء با زمان هزاره دوم، بدون هیچ شکی مطابقت دارد. در حالی که تاریخ دقیق انبیای بنی اسرائیل را نمی توان با اطمینان کامل معین نمود، به نظر می رسد که قسمت عمده حکایات انبیاء متعلق به سالهای مابین قرون ۲۰ الی ۱۷ (ق.م) می باشند.

مورخین توافق دارند که اجداد عبرانیها در واقع از ناحیه بالای بین النهرین آمدند و خویشاوندی نزدیکی با شبه چادرنشینان آن ناحیه داشتند. رسوم و روایات ذکر شده در کتاب مقدس صریحاً حران را بعنوان نقطه شروع سفر ابراهیم (پید ۱۱:۳۲، ۱۲:۵) و بعنوان خانه خویشاوندانش ذکر می کند (پید ۲۷:۴۳، ۲۸:۱۰، ۲۹:۴).

اجداد اسرائیل هر چند از نسل سامی ساکن شمال غربی بودند، ولی بدون شک مخلوطی از بسیاری نژادها می باشند. در کتاب مقدس این خویشاوندی اسرائیل با ملل سامی دیگر تأیید شده است (موآب، عمون، ادوم، مادای). قوم اسرائیل بخصوص نسبت خود را با آرامیان تصدیق کردند که جزء گروه سامیان آواره ای بودند که برای قرنهای بر حاشیه کویر بزرگ سکونت می کردند (تث ۲۶:۵). در اوایل هزاره دوم، بر اثر مهاجرت اجداد عبرانیان به فلسطین رابطه آنها با مملکت خودشان ضعیف تر شد و تدریجاً حتی لهجه کنعانی ها را هم جذب کردند.

تنها عده معدودی از علمای امروزی واقعیت تاریخی داستانهای انبیاء را می توانند انکار کنند. عده کمی نیز در اظهار اینکه ابراهیم، اسحاق و یعقوب، شخصیتهای واقعی تاریخی یا امیران بزرگ طایفه بیابانگرد باشند، مردد هستند و همچنین تردید دارند که آنان را نماد برجسته طایفه به حساب آورند.

آنچه مسلم است، اتفاقات واقعی زمان انبیاء بغرنج تر از گزارشهای مکتوب در سفر پیدایش می باشد، اما باید گفت که این قسمت از داستان کتاب مقدس پایه و اساس تاریخی دارد و این مسأله به اثبات رسیده است.

خروج

یهودیان بوسیله کمک بزرگ خداوند از بردگی در مصر نجات یافته و به سرزمین خودشان راهنمایی شدند و این واقعه پایه ای ست برای درک تاریخ رستگاری. در این مورد نیز نکات اصلی تاریخ کتاب مقدس با منابع دیگر نیز مطابقت دارد.

در قرن ۱۸ (ق.م) مصر بوسیله متجاوزانی به نام هیسکوسها (امیران بیابانی، که سامی بودند) که به تدریج تمام مملکت را به دست آوردند، مورد تاخت و تاز قرار گرفت. به عقیده بسیاری از علما، یهودیان در همین زمان وارد مصر شدند. این مطلب کمابیش موجه می نماید، ولی به احتمال قوی تمام یهودیان در یک زمان وارد مصر نشدند و همگی نیز در یک زمان آنجا را ترک نکردند. چه بسا بعضی از یهودیان خیلی پیشتر از اتفاق خروج که در کتاب مقدس بدان اشاره شده، به فلسطین بازگشته باشند.

در کتاب مقدس فقط ذکر شده که مصریان زمانی دوستانه با یهودیان رفتار می کردند، ولی بعد از مدتی به آزار ایشان پرداخته و قوم اسرائیل اجباراً آنجا را ترک نمود، اما کلیه منابع تاریخی غیر از کتاب مقدس دلالت بر آن دارد که مصریها بعد از مدتی در حدود یک قرن که زیر سلطه رهبران ستمکار هیسکوسها بودند، از حیطة تسلط آنها خارج شدند و این آغازی برای حکومتی ملی و مستحکم در مصر بود، دورانی که در طول آن، مصر به بزرگترین قدرت جهان تبدیل می شد (۱۵۰۰ الی ۱۳۱۰ ق.م). همزمان با آن، قوم یهود بوسیله مصریها به بردگی درآمده و برای نقشه‌های ساختمانی وسیع و جاه طلبانه آنان بکار گماشته شدند.

هیچ مدرکی خارج از کتاب مقدس درباره خروج در دست نیست. ولی شهادت کتاب مقدس به قدری مؤثر است که شکی در پذیرفتن این امر قابل ملاحظه یعنی رهائی عبرانیان از مصر، باقی نمی گذارد. مصر مانند ممالک مغرب دیگر آن زمان هیچ شکستی را ثبت نمی کرد و غیر ممکن بود که بخاطر بعضی از بردگان فراری خود، بنای یادبودی بسازد. البته اسرائیل رهائی خود را از مصر بعنوان یک حادثه بزرگ در تاریخ خود ثبت کرد، حادثه ای که بنا بر آن اسرائیلیها به صورت «قوم خدا» درآمدند. این اتفاق سالهای متوالی در عید فصح با آئین مذهبی جشن گرفته می شد و چنین ایمانی که عمیقاً جزئی از آگاهی اجتماعی باشد، نمی تواند به صورت اتفاقی تخیلی شرح داده شود. هیچ گونه تفسیری دال بر این امر نیست، مگر اینکه اسرائیل از مصر به صورتی قابل ملاحظه گریخته باشد و این حادثه آنچنان شگفت انگیز است که نمی توانند آن را فراموش نمایند.

نیمه اول قرن ۱۳ (۱۳۰۰ الی ۱۲۵۰ ق.م)، به عنوان زمان خروج، با منابع خارج از کتاب مقدس تطبیق می‌کند و احتمال اینکه در زمان سلطنت فرعون رامسس دوم (۱۲۹۰ الی ۱۲۲۴ ق.م) خروج اتفاق افتاده باشد، از همه بیشتر است.

حتی‌ها

قبل از اینکه بطور خلاصه وقایعی را که در دنیا بعد از خروج رخ داده، شرح دهیم، لازم است که از گروهی دیگر در دنیای باستانی به نام حتی‌ها که علما تازه شروع به شناختن آنها کرده‌اند، صحبت نمائیم.

در کتاب مقدس به این گروه تحت عنوان حت یا حتیم اشاره شده است. در حقیقت ابراهیم غار مکفیله در حبرون را از یک حتی خرید (پید ۲۳) و اوریا شوهر بتشع یکی از مأمورین داود هم حتی بود (۲- سمو ۱۱:۳). حتی‌ها مردمانی غیرسامی بودند. سرزمین حتی‌ها بطور تقریبی در شرق آسیای صغیر (ترکیه امروز) قرار داشت و بیشتر اطلاعات باستانی در باره تاریخ پیشین این مردمان از کولتیه و بوغازکوی که ۹۰ مایل از آنکارا فاصله دارد به دست آمده و مرکز اصلی آنان در کنار رودخانه هالیس بود.

در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح مردم هند و اروپائی‌ها بطرف آن ناحیه هجوم آورده و امپراتوری خود را بنا کردند که علما آن را در دو قسمت مورد رسیدگی قرار می‌دهند: «امپراتوری قدیم» از قرن ۱۹ الی ۱۷ (ق.م) و «امپراتوری جدید» از قرن ۱۵ تا اواخر قرن ۱۳ (ق.م).

در زمان «امپراتوری جدید» جنگ با مصر و همچنین تسلط بر سوریه در مشرق و در جنوب فلسطین، آشکار شد. مصر نمی‌توانست افزایش قدرت و قلمرو حکمرانی حتی‌ها را تحمل کند و در هنگام حکومت ستی اول و رامسس دوم، زد و خورد و کشمکش بین مصر و حتی‌ها فزونی یافت. حتی‌ها در قادش در اطراف رود اورنتس (سال ۱۲۹۵ قبل از میلاد مسیح)، از مصر شکست خوردند، ولی این یک پیروزی قطعی نبود و منجر به تعادلی پایدار بین دو قدرت بزرگ نشد.

بعد از سال ۱۲۰۰ (ق.م) «اقوام دریا نشین» که در کتاب مقدس به اسم فلسطینیان شناخته شده‌اند، امپراتوری حتی‌ها را از سمت شمال شرقی نابود کرده و قدرت آنان را تا ابد در هم شکستند.

بعد از خروج

با مرگ رامسس دوم قدرت مصر به تندی رو به زوال گذاشت. جانشین او مرنپتاه (در حدود ۱۲۲۴ الی ۱۲۱۶ ق.م) سرگرم فرو نشاندن شورش‌هایی بود که در کنعان و در مرز غربی مصر بر پا شده بود.

استلی (ستونی که آن را راست کار می‌گذاشتند و به عنوان سنگ قبر به کار می‌رفت و گاهی حجاری، نقاشی شده بود) که حاکی از پیروزی است و در حدود سال ۱۲۲۰ (ق.م) نگاشته شده دلالت بر این دارد که مرنپتاه به فلسطین لشکرکشی کرده است. او جاه طلبانه مردم اسرائیل را در زمره دشمنانی که شکست داده است، قرار می‌دهد: «اسرائیل ویران شده است و مردم آن دیگر وجود ندارند.» در اینجا مهم است به این نکته توجه داشته باشیم که مرنپتاه اسرائیلی‌ها را فقط با عبارت گروهی از مردم یاد می‌کند، نه همچون یک قلمرو یا کشور، (علما هنوز در باره اینکه مرنپتاه کدام گروه از اسرائیلی‌ها را شکست داده، بحث می‌کنند چون واضح است که او بر تمامی نژاد سامی غلبه نکرده بود). احتمال دارد همچنان که قبلاً گفتیم، گروهی از عبرانیهای اتحادیه یهودیان در زمان داوران (در حدود ۱۲۰۰ الی ۱۰۰۰ ق.م) به مصر نرفته باشند، و یا شاید قبل از قرن سیزدهم آنجا را ترک گفته باشند. در هر حال ملت جدید اسرائیل از مردمانی که هنگام خروج از مصر بیرون آمدند، تشکیل شده و این حقیقتی مسلم است.

اسرائیل نیروئی جدید و قوی بود که بتدریج بر قلمرو کنعان مسلط شد و آنان را مطیع خود ساخت. این توسعه طلبی گاهی بوسیله انعقاد صلح و گاهی با بستن پیمان و زمانی بوسیله جنگ خونین اجرا می‌شد.

باستان شناسان مدارک فراوانی از این دوره بحرانی متمدن ساختن فلسطین کشف کرده اند. با اینکه هنوز ارتباط بین تاریخها و محلهای ذکر شده در کتاب یوشع با کشفهای باستان شناسان مبهم است، بنظر می‌رسد کتاب یوشع معرف یک تصویر واقعی تاریخی از فتح و ایجاد تمدن در سرزمین فلسطین، توسط قومی جدید است. کتابهای داوران و یوشع (موجود در کتاب مقدس) دلالت بر این دارد که این دوره تکامل تمدن دست کم دو قرن به طول انجامید. چون ساکنان پیشین کنعان برای مدتی طولانی در برابر تهاجم یهودیان قادر به مقاومت بودند، این دوره از تاریخ یهودیان پر از هرج و مرج گروههای مختلف، حکمای ضعیف و کوچک و جنگهای دائمی با ملل همسایه بود.

از آغاز قرن دوازده، قومی قدرتمند از ناحیهٔ اژه ملقب به «اقوام دریانشین» که در کتاب مقدس به نام فلسطینی‌ها معروفند، ناحیهٔ ساحلی فلسطین را اشغال کرده بودند. در طی قرن ۱۱ (ق.م) ایشان اسرائیلی‌ها را مجبور به بازگشت به جلگهٔ مرکزی نمودند. در حدود ۱۰۵۰ (ق.م) فلسطینی‌ها حکومت تمام ناحیهٔ مرکزی را تقریباً تا رود اردن، تحت فرمان خود در آوردند، در حالی که اتحادیهٔ طایفه‌های یهود رو به زوال می‌رفت.

یهودیان به وضوح دریافتند که بیشتر از این نمی‌توانند در گروه‌های انفرادی به سر برند. سرانجام در اثر فشاری که از خارج بر آنان وارد می‌شد، مجبور به انتخاب پادشاهی شدند. حکومت سلطنتی آنان با شائول که اولین پادشاه بود، شروع شد. شائول در طول فرمانروائی خود بر ضد همسایگانش، موآبیان، عمونیان، آرامیان، عمالقه و بخصوص فلسطینی‌ها در حال جنگ بود.

در ۱۰۰۴ (ق.م) شائول در یک جنگ عظیم با فلسطینی‌ها در کوه جلبوع کشته شد (۱- سمو ۳۱: ۱-۱۳). مرگ شائول راه را برای بزرگترین پادشاه یهود، داود، باز نمود (۱۰۰۰ الی ۹۶۱ ق.م). برای مدتی طولانی او یکی از مردان مورد علاقهٔ شائول بود ولی بعدها هنگامی که مورد حسادت وی قرار گرفت، او را مجبور به تبعید نمود. داود ابتدا با زحمات بسیار، یهودیان را متحد ساخت، سپس توجهش را به سوی فلسطینی‌ها معطوف کرد و با استفاده از روش جنگهای پارتیزانی، آنان را به دفعات در هم شکسته و به ناحیهٔ ساحل دریا عقب راند. سرانجام فلسطینی‌ها از تهدید اسرائیلی‌ها دست برداشته و با آنها متفق شدند. داود، دژ بیوسیان اورشلیم را فتح کرد و آنجا را مقر حکومت خود ساخت. حکومت‌های اطراف فلسطین با بدگمانی به این اتحاد و قدرت روز افزون اسرائیلی‌ها می‌نگریستند. آرامیان و عمونیان با هم بر ضد اسرائیل متفق شدند، ولی از داود شکست خوردند. بعدها داود موآبیان را مغلوب کرد و آنان را مجبور به پرداخت باج نمود. همچنین ادوم را فتح کرد و راه خروجی به دریای احمر گشود. سرانجام اسرائیلی‌ها بر فلسطین مسلط شده و بالاخره انزوای طایفه‌ای خاتمه پیدا کرد و وجدانی ملی جانشین آن شد. اسرائیل حقیقتاً در آن زمان قومی عظیم شده بود، قومی که دوران اتحاد و قدرت آن غیرقابل مقایسه با تمام دوران طولانی تاریخش می‌باشد. مأموریت داود بوسیلهٔ پسرش سلیمان، با شکوه‌ترین حاکم عبرانی‌ها، ادامه پیدا کرد. در زمان حکومت وی قلمروی اسرائیل به علت برپا کردن معبد و توسعهٔ پایتخت طبق سبک رایج در کشورهای شرقی و گسترش مرزها، به اوج ترقی خود رسید (۹۶۱ الی ۹۲۲ ق.م).

البته این دوره با تمام شکوه و عظمتش در تاریخ طولانی اسرائیل لحظه‌ای بیش نبود،

زیرا قدرتهای بزرگ اطراف اسرائیل در هلال خضیب تنها برای مدتی کوتاه آرام و درگیر مشکلات بودند. مصر و همین‌طور منطقه شمال شرقی آشور در حال زوال بودند و چیزی از پادشاهی حتی‌ها برجای نمانده بود که از لحاظ تهاجم خطری برای اسرائیل داشته باشد. با وجود این به زودی بعد از مرگ سلیمان این بنای ناپایدار همانند قصری کاغذی فرو ریخت. وقتی پسر سلیمان، رحبعام، به تخت پادشاهی نشست (در سال ۹۳۱ ق.م)، حکومت اسرائیل به دو قسمت تقسیم شد. تمایلات تفکیکی طوایف شمالی، به علت رعایت تشریفات اداری سلیمان به حد افراط رسید و این باعث کناره‌گیری آنان و تشکیل حکومتی مستقل شد که به صورت رقیبی برای حکومت یهود در آمد. ده قبیله این پادشاهی شمال را تشکیل دادند که بعدها بعنوان اسرائیل شناخته شد، در حالی که دو قبیله باقی مانده در جنوب (یهودای قدرتمند با پایتخت خود اورشلیم و طایفه کوچک بنیامین) پادشاهی یهودا را تشکیل دادند.

شیشق پادشاه مصر با استفاده از موقعیت فلسطین پادشاهی جنوب را مورد حمله قرار داده و آن را غارت کرد. انقلاب‌های متعدد داخلی پادشاهی شمال را تا زمان سلسله عمری به ستوه آوردند (۸۸۵ ق.م). بنابراین ادوم، عمونیان و فلسطینی‌ها موقعیت جدیدی برای بدست آوردن استقلال پیدا کردند، همچنین موآب از بند اسارت رهایی یافت. استل معروف میسح پادشاه موآب که در سال ۱۸۶۸ پیدا شده است، گواهی بر پیروزی موآبیان است. فنیقیها و آرامیان هم از ضعف فلسطین سوء استفاده کرده و حکومت صور نیز در زیر نفوذ پادشاه اتبعل دوباره فعالیت‌های وسیع بازرگانی را با اروپا و بقیه دنیای مدیترانه آغاز کرد. حکومت دمشق در شمال روابط خود را با فلسطین آنچنان محدود نمود که سوء ظن آنان را برانگیخت.

عمری، پادشاه اسرائیل (۸۸۵ الی ۸۷۴ ق.م) رؤیای یک نظم و ترتیب سیاسی جدید را در سر می‌پروراند که توسط عروسی پسرش آخاب با ایزابل دختر اتبعل پادشاه صور به تحقق پیوست و در نتیجه قلمروی خود را وسعت داده، سامره را بعنوان پایتخت برگزید. بعدها آخاب پادشاه اسرائیل (۸۷۴ الی ۸۵۳ ق.م) با دادن دخترش عتلیا به یورام پسر پادشاه یهوشافاط با حکومت یهودا متفق شد. چندی از این اتحاد نگذشت که بن حداد دوم از دمشق پیمان مصلحت‌آمیز محکمی با سلسله‌های مستقر در سوریه شمالی و مرکزی منعقد کرد و تصمیم گرفت که سامره را محاصره کند، ولی آخاب پایتخت خود را نجات داد و علاوه بر آن، بن حداد را در جنگ افیق شکست داد. همزمان با این حوادث، آشور بار دیگر مقتدر گشته، ایالات سوریه و فلسطین را مورد تهدید قرار می‌دهد.

آشور

کشور آشور در قسمت علیای رود دجله قرار داشت و در اولین دوران تاریخ خود آشور، شهر اصلی آنجا محسوب می شد. در نیمه دوم قرن دهم (ق.م) سلسله ای از فرمانیان در آنجا پدیدار شد و پیروزی آنان در طول قرن نهم (ق.م) بنیان امپراتوری جدیدی را به اثبات رساند. این برنامه با قدرت خارق العاده ای دنبال می شد و آشور به زودی قوی ترین ملت فاتح در کل تاریخ باستان گشت.

بعد از تسخیر نواحی کوهستانی و مرتفع شمال و مشرق و فتح بابل، آشوریها در قرن نهم (ق.م) بطرف غرب (دریای مدیترانه) گام نهادند. بزرگترین امپراتور آن قرن شلمناسر سوم (۸۵۹ الی ۸۲۴ ق.م) بود که در زمان سلطنت وی سپاهیان پیروز آشور از طریق جنوب رهسپار فلسطین شدند. بر اثر انقلاب مذهبی که در اسرائیل تحت رهبری ایلیا و الیشع انجام گرفت، نه تنها سلسله آخاب از حکومت برافتاد بلکه بن حداد هم از دمشق معزول شد و در ضمن، پیمان صلح نیز میان آنها لغو گردید (۲- پاد ۷: ۸-۱۵). شلمناسر از این موقعیت سوء استفاده کرده در سال ۸۴۱ (ق.م) دستور داد که تصویرنمایندگان یهوه را هنگام باج دادن به او نقاشی کنند.

تغلت فلاسر سوم (۷۴۵ الی ۷۲۷ ق.م) فلسطین را تسخیر کرد و جلیل و ماورای اردن را از سلطه اسرائیل در آورده، دمشق را ویران ساخت. اسرائیل که خیلی تحلیل رفته بود، مانند یهودا، عمون، موآب و ادوم، تحت حکمای ملی باقی ماند، ولی مقرر به پرداخت باجهای سنگین به آشور شد (۲- پاد ۱۵: ۲۷، ۱۶: ۵؛ اش ۷).

در سال ۷۲۱ (ق.م) سامره بوسیله سرگون دوم ویران شد (۷۲۲ الی ۷۰۴ ق.م) و بیش از ۲۰۰۰۰ نفر از مردم آنجا اسیر گشتند. در سالهای بعد از آن مردمی که از بابل، ادوم و سوریه تبعید شده بودند، مجبور به زندگی در سامره شدند. این رویه بی رحمانه آشوریها در تبعید و جابجا کردن مردم، دلیل اصلی از هم گسستگی حکومت شمالی به شمار می آید. در سال ۷۰۱ (ق.م) یهودا به زحمت از اسارت کامل سنخاریب پادشاه آشور نجات پیدا کرد (۲- پاد ۱۸: ۱۳). او ادعا داشت که ۴۵ شهر مستحکم یهود را به زانو در آورده و پادشاه حزقییا را «مثل پرنده ای در قفس اورشلیم» حبس کرده است ولی اورشلیم بوسیله پرداخت باجی سنگین نجات پیدا کرد.

برای درک عمیق تر پیشگوئیها و الهامهای قسمت اول کتاب اشعیا نبی لازم است که این زمینه تاریخی در نظر گرفته شود.

احیای بابل

بعد از مرگ آشور بانپیال در سال ۶۳۳ (ق.م)، امپراتوری عظیم آشور به سرعت از هم گسیخت. طی قرون متوالی کلدانیها و خانه بدوشان سامی، به آرامی بطرف بابل حرکت می کردند. آنها سرانجام زمام امور مملکت را در دست گرفته و بالاخره امپراتوری آشور را تسخیر نمودند. در حدود ۶۱۲ (ق.م) سپاه آشور به سوی حران عقب نشینی کرد. در آن زمان فرعون نکو از مصر، برای کمک به آشوریها از طریق فلسطین بطرف شمال رفت (چون پیش بینی می کرد که قدرت آشوریها به نفع خودش می باشد).

یوشیا پادشاه یهودا شجاعانه سعی کرد که در مجد و مانع وی شود، ولی در این کوشش کشته شد (۲-پاد ۲۳:۲۹).

در سال ۶۰۵ (ق.م) نبوکدنصر با قدرتی خارق العاده از بابل با قوای خود به سوریه رسید و مصریها را در کرکمیش دچار شکستی سهمگین کرد و تمام مغرب را تا مرزهای مصر مسخر ساخت. سوریه و فلسطین جنوبی جزء قلمروهای تابع بابل باقی ماندند. فقط یهوایقیم پادشاه یهودا سعی به مقاومت کرد ولی کشورش بدون معطلی در سال ۵۹۸ (ق.م)، محاصره شد و پادشاه جوان یهوایکین که تازه جانشین پدرش شده بود، به اسارت درآمد (۲-پاد ۲۴).

ده سال بعد، با وجود اعتراضات شدید ارمیای نبی قوم یهود شورش خود را از سرگرفت. این بار مملکت کاملاً ویران شده و اورشلیم با معبدش نابود شد (۲-پاد ۲۵). همه ساکنان آن، بغیر از فقرا، بعنوان اسیر به بابل تبعید شدند. و این اتفاق با پیشگوئی ارمیای نبی مطابقت داشت.

تبعید

تبعید نقطه عطفی در تاریخ یهودیان می باشد. در حقیقت زندگی یهودیان به شکل یک قوم و همچنین نهادهای اجتماعی آنها در این زمان پایان یافت. این قوم هرگز دوباره به صورت اول در نیامد، چون بعد از تبعید، قومی شکست خورده بود و به سختی می شد آنان را به صورت ملتی شناخت. با وجود این، نباید نادیده گرفت که تاریخ این قوم بطورکلی در این نقطه به پایان نمی رسد.

ولی تبعید توسط قدرت پروردگار باعث تأدیب و تطهیر آنان شد. وقتی دوباره احیاء

شدند، بیشتر از همیشه به صورت قومی اختصاص یافته به خداوند و قانون او، در آمدند. سرنوشت تبعید شدگان در بابل چندان دشوار بنظر نمی رسد، زیرا آزادی نداشته ولی زندانی هم نبودند. آنان خانه های متعددی ساختند، کشاورزی را توسعه داده و قادر به امرار معاش برای زندگی خود شدند. ضمناً حق تشکیل جلسات و ادامه یک زندگی اشتراکی را داشته و می توانستند مذهب خود را حفظ نمایند (البته منظور اجرای مراسم مذهبی در معبد نیست، بلکه نماز دسته جمعی و خواندن کتاب مقدس در کنیسه یا در منازل می باشد) و نیز از امکان مطالعات قانون یهودا برخوردار بودند. دیری نپائید که بسیاری از یهودیان وارد بازرگانی شده و عده ای به ثروت رسیدند.

به غیر از یهودیانی که با ظلم به بابل برده شده بودند. بسیاری داوطلبانه میهن خود را برای به دست آوردن امنیت در سرزمینی دیگر، ترک گفتند و به مصر و موآب و ادوم و بعضی از زمینهای شمال فلسطین مانند سامره و جلیل رفتند. این اتفاق «پراکندگی یهود» نامیده می شود.

* * *

امپراتوری پارس بازگشت یهودیان به سرزمین خود

با مرگ نبوکدنصر، امپراتوری بابل با جنگ داخلی از هم پاشید و به سرعت قدرت خود را از دست داد. در این هنگام خطر جدیدی آغاز شد.

در زمان امپراتوری بابل در شمال آن کشور، حکومت نیرومندی به نام ماد بود. در حدود ۵۵۰ (ق.م) کورش پارسی قلمرو پهناور ماد را تصرف کرد. سپس به سوی شمال بین‌النهرین تاخت و آنجا را مسخر ساخت و شمال سوریه و قلیقیه را از بابل گرفت و بر امپراتوری لیدیه حمله کرد و آنجا را ضمیمه خاک خود ساخت. در ظرف چند سال بعد قلمروی خویش را به سوی شرق تا افغانستان امروزی وسعت داد.

کورش در مدتی کوتاه بزرگترین امپراتوری را که تا آن هنگام بر پا شده بود بنیاد نهاد. بابل گواه این ماجراها بوده لیکن در برابر آن نقشی اساسی در بر نداشت.

یک پیامبر گمنام یهودی، در قسمت دوم کتاب اشعیاى نبی از طرف یهودیان می نویسد و اعلام می دارد که خداوند توبه مردم خود را قبول کرده و به زودی گله خویش را جمع نموده و آنها را به سرزمین خودشان رهبری خواهد کرد. این پیامبر به ما اطمینان می دهد که خدا نظارت کامل بر تمام این اتفاقات دارد و کورش را بعنوان «مسیح خداوند» فرستاد تا باعث احیاء و بهبود یهودیان باشد (اش ۴۱: ۲، ۲۸: ۴۴، ۱: ۴۵).

بابل به زودی زیر نفوذ کورش درآمد (۵۳۹ ق.م)، و در مدت بسیار کوتاهی کورش تمام امپراتوری بابل را به انضمام فلسطین و سوریه زیر فرمان خود در آورد. در حدود ۵۳۸ (ق.م) تمام آسیای غربی تا مرز مصر متعلق به کورش بود. پسر و جانشین او کمبوجیه (۵۳۰ الی ۵۲۲ ق.م) انضمام مصر به امپراتوری پارس را در سال ۵۲۵ (ق.م) به انجام رسانید.

کورش یکی از روشنفکرترین فرمانروایان زمان قدیم بود. او نه تنها احساسات ملی اسرا را تحقیر نمی کرد بلکه به آنها اجازه می داد که رسوم و فرهنگ خود را حفظ کنند. این روش توسط جانشینانی نیز ادامه پیدا کرد. چنین سیاستی از طریق تشکیلات اداری و نظام ارتشی و همچنین راههای ارتباطی کاملاً اجرا می گردید.

برجسته ترین حادثه در تاریخ یهودیان این بود که کورش در اولین سال حکومت خود دستوری برای بازگشت یهودیان به وطن و مذهب خودشان صادر کرد. ولی تمام یهودیان در بابل به این دعوت جواب مثبت ندادند، چون دلیل بارزی برای بازگشت به وطن وجود نداشت، زیرا سپاه نبوکدنصر قلمرو یهودا را به ویرانی کشیده بود. گروه کوچکی از

مردمان فقیر که به کشاورزی مشغول بودند، در آنجا مانده و با زحمت زیاد و تا حد توانائی خود در سرزمین ویران شده زندگی می کردند و امیدهای دینی خود را بوسیله زیارت از خرابه های معبد، زنده نگاه می داشتند. دید مذهبی مردم شمال اسرائیل کاملاً با عوامل بت پرستی مخلوط شده بود.

یهودیانی که به سرزمین فلسطین بازگشتند، به علت درگیریهای بین خود و نیز با سامریان دچار سالهائی پر از مشقت و سختی و آسفتگی شدند. در ضمن با وجود اینکه یهودیان انتظار کمک از پارسها را داشتند، معلوم نیست آیا واقعاً از طرف پارسها کمکی به آنها می شد یا نه. به هر حال یهودیانی که به سرزمین خود برگشتند، دوباره شروع به ساختن معبد نمودند و این کار سالها بطول انجامید، زیرا آنها بطور منقطع کار می کردند. در اوایل سال ۵۲۲ (ق.م) امپراتوری پارس به علت نزاعهای داخلی، درگیر مشکلاتی گردید و با درگذشت کمبوجیه، یکی دیگر از اعضای خاندان سلطنتی به نام داریوش، مدعی تخت شاهی شد. در سالهای بعد، آشوب و اضطراب و شورش و رقابت مدعیان برای تصاحب تخت شاهی دیده می شود. زکریای نبی در این فراز و نشیبها نشانه آمدن خداوند را در آینده ای نزدیک مشاهده کرد. بنابراین او یهودیانی را که هنوز در بابل بودند دعوت نمود تا به صهیون (اورشلیم) بروند، جائی که خداوند، حکومت پیروزمندان خود را بزودی خواهد گسترده (زک ۱: ۷-۱۷، ۸: ۱ الی ۰۰۰).

قوم اسرائیل باز در اندیشه ملیت پرستی و عودت سلطنت داود افتادند. این گرایش مثالی است از احساسات استقلال طلبی و ملیت پرستی در دلهای مردم شکست خورده امپراتوری پارس.

روشن است که این امیدها به تحقق نپیوستند. قوم یهود به صورت جامعه ای که خدا پادشاه آن باشد، در زیر نفوذ کاهن بزرگ باقی ماند، مع الوصف، کاملاً در زیر سلطه حکومت پارس بود.

با وجود همه مشکلاتی که داریوش در هنگام حکومت خود با آنها مواجه شد، واضح است که کارهای بزرگ وی درخشان و بسیار مؤثر بودند و تحت حکومت وی امپراتوری پارس به بالاترین مقام خود در تاریخ رسید. بقایای ساختمانهای با شکوه در تخت جمشید گواهی بر این دارد که معماری، در زمان سلطنت او به اوج خود رسیده بود. بعد از مرگ داریوش، پسرش خشایارشا (۴۸۶ الی ۴۶۵ ق.م) جانشین وی شد. خشایارشا یونان را مورد تهاجم قرار داده آتن را فتح کرد و مردم اسپارت را در ترموپیل تحت فشار گذارد، ولی سرانجام در سالامین با شکست مواجه شد. در نتیجه به آسیا فرار کرد و سپاه وی که

در یونان مانده بود، در سال ۴۷۹ (ق.م) از هم گسیخته شد و بزودی خشایارشا مجبور به عقب نشینی گردیده، اروپا را ترک نمود. بعد از قتل او پسرش اردشیر اول جانشین وی شد. جامعه یهودیان در فلسطین، در آن زمان در حالتی افسرده و دل سرد به سر می برد. این اتفاقاتی که در امپراتوری پارس روی می داد، روحیه آنها را در هم شکست و در کمال تعجب از خود می پرسیدند: «آیا خدا با ماست؟» ولی این افسردگی یهودیان بتدریج به صورت امید در آمد، امیدی که همراه یک شوق مذهبی در تجدید قوانین دینی بود و تمام مملکت تحت تأثیر رهبران و اصلاح کنندگان بزرگ مذهبی مانند نحیمیا و عزرا قرار گرفت. در این هنگام است که مذهب یهود حالتی قطعی و کاملاً تازه به خود می گیرد.

تسلط فرهنگ یونان

در آن زمان در دنیا اتفاقات جدیدی رخ داد. امپراتوری پارس بر اثر جنگ طولانی با یونان، استحکام و اتحاد داخلی خود را از دست داده، توسط اسکندر کبیر، تسخیر شد (در حدود ۳۳۰ ق.م). در نتیجه فلسطین هم تحت فرمان اسکندر در آمد. اسکندر در ۳۳ سالگی وفات یافت، ولی زندگی کوتاه او نقطه عطفی در تاریخ جهان بود، زیرا که او تمدن برجسته خاورمیانه را از ایران به یونان منتقل کرد. بعد از مرگ اسکندر امپراتوری او مابین فرماندهانش تقسیم شد. دو تن از ایشان به نامهای بطلمیوس و سلوکوس نقشی در تاریخ یهودیان داشتند. بطلمیوس زمام امور مصر را در دست گرفت و پایتخت خود را در شهر جدید اسکندریه، که بزودی یکی از بزرگترین مراکز دنیا شد، قرار داد. سلوکوس خودش را فرمانده بابل کرده و قدرت خویش را از طرف غرب تا سوریه و از طرف شرق با عبور از پارس گسترش داد. پایتختهای وی سلوکیه در کنار رود دجله و انطاکیه در سوریه بود که آن هم بعد از مدتی کوتاه به صورت یک شهر بزرگ در آمد. هر دو رقیب چشم طمع به فلسطین و فنیقیه دوختند و سرانجام به زد و خورد پرداختند. در این نبرد بطلمیوس موفق شد. بنابراین فلسطین برای مدتی در حدود یک قرن بعد از آن، زیر تسلط سلسله وی (بطلمیوسیان) در آمد. در مورد زندگی یهودیان در این دوره، اطلاعات محدودی در دست می باشد. به احتمال قوی بطلمیوسیان نظام اداری یهودیان را که این قوم از پارسها به دست آورده بودند با اندکی تغییر حفظ نمودند. اجتماع یهودیان در مصر قوی تر و زیادتر شد و اسکندریه به صورت مرکز جهانی

مذهب یهود در آمد. در طول این مدت ترجمه هفتاد تنان، نوشته شد. هیچکس نمی تواند به درستی نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی را بر ایمان یهودیان بسنجد، زیرا فرهنگ یونانی امکانات تازه ای برای ارتباط بین یهودیان و غیریهودیان ایجاد نمود و موقعیت را برای تأثیر عمیق تر افکار یونانی بر عقاید یهود آماده کرد. البته بعد از مدتی این پدیده تاریخی وسیله ای برای توسعه مسیحیت شد. بعنوان مثال می توان ارشاد مذهبی توسط پولس را ذکر نمود.

در همان هنگام آنتیوخوس سوم یکی از پادشاهان سلوکی قدرت سلسله خود را دوباره تحکیم کرد و شروع به یک رشته جنگ با بطلمیوسیان نمود و سرانجام در سال ۱۹۸ (ق.م) سپاه مصر را شکست داده و آن را از آسیا بیرون راند. سلسله سلوکی بدین وسیله فلسطین را ضمیمه خود کرد و یهودیان که در جنگ بین سلوکیان و بطلمیوسیان رنج بسیار کشیده بودند، خبر این پیروزی را با خوشحالی فراوان جشن گرفتند. در حقیقت آنتیوخوس جوا بگوی انتظارات یهودیان بود و احترام بسیاری برای آنان قائل شد. اهمیت نفوذ جهان بینی یونانیان قابل توجه است. از زمان اسکندر، افکار یونانی، فرهنگ یونانی، زبان یونانی و دانش یونانی، بر تمام دنیای متمدن آن دوره حکومت می کرد. همانطور که دیدیم یهودیانی که خارج از فلسطین زندگی می کردند مجذوب فرهنگ جدید شدند و یهودیان فلسطین هم کمابیش تحت تأثیر این جذب قرار گرفتند. آنها به زحمت می توانستند از تماس با همسایه ها و حکمائی که تحت نفوذ یونانیان بودند خودداری کنند و بنابراین طبیعی بود که این قوم قسمتی از فرهنگ یونانی را بپذیرد. قرن سوم نیز شاهد تسلط نفوذ فکر یونانی بر دید عبرانی بوده و «کتاب جامعه سلیمان» نمونه ای از این نفوذ می باشد.

با وجودی که یهودیان مؤمن هرگونه سازشی را درباره تغییر اصول دینی رد کردند، یهودیان دیگری هم بودند که به قدری شیفته فرهنگ یونانیها شدند که قوانین و آداب و رسوم خودشان را مانعی برای پیشرفت زندگی خود می دیدند. در نتیجه تفرقه عظیمی در بین جامعه یهودیان بوجود آمد.

تعقیب و شکنجه آنتیوخوس چهارم

اکنون برای اولین بار در کتاب مقدس، امپراتوری روم بر روی صحنه می‌آید. آنتیوخوس سوم قبل از اینکه بتواند موقعیت خود را در خاورمیانه مستحکم سازد، برخورد نا متجانسی با روم پیدا کرد. او حریفی برای قدرت رومیها نبود، بنابراین بوسیله آنها شکست خورده و مورد استهزاء قرار گرفت. با این حادثه، امپراتوری سلوکی وارد دوره زوال شد. این اتفاق در سرنوشت یهودیان بی تأثیر نبود.

سلوکوس چهارم جانشین آنتیوخوس سوم شد و برادر وی آنتیوخوس چهارم، اپیفان (۱۷۵ الی ۱۶۳ ق.م)، جانشین او شد. آنتیوخوس چهارم هنگام در دست گرفتن تاج شاهی رویه ای دنبال نمود که یهودیان را به شورش واداشت. قلمرو وی از هر طرف مورد تهدید قرار گرفت، بخصوص از طرف روم که هر روز بیش از پیش به این ناحیه از دنیا توجه نشان می‌داد. آنتیوخوس احتیاج شدیدی برای متحد کردن مردم خود احساس کرد و وضع بد مالی وی، طمع او را نسبت به ثروتی که در معابد دینی وجود داشت برانگیخت و معبد اورشلیم نیز از این طمع بر حذر نماند.

رقابت مابین یهودیان چه برای جلب توجه حکمای یونانی و چه برای پرهیز کامل از این وقایع، آنتیوخوس را بطرز بی سابقه ای وادار به دخالت بی جا در امور دینی کرد. به تدریج در حالی که با مخالفت یهودیان در مورد شیره رفتاری خود روبه رو شد، شروع به تعقیب و آزار آنان کرد و آنها را مجبور به پرداخت مالیاتهای سنگینی نمود. او نماینده ای در اورشلیم گذاشت تا به پیشبرد تمدن یونانیان در میان یهودیان همکاری کند و قسمتی از ارتش خود را به آنجا فرستاد تا مردم را کشتند و شهر را تاراج کردند و بعضی از ساکنان آنجا را به اسارت کشیدند. او پادگانی در اورشلیم برپا کرد که در حقیقت مرکز کافران یونانی بود. بالاخره معبد نیز به زیارتگاه کافران تبدیل گردید.

ترس و وحشتی که این رویدادها در قلب یهودیان صادق بوجود آورد، در کتابهای مکابیان و دانیال تشریح شده است. مقاومت آنان آنتیوخوس را به سوی آخرین آزار خود راند. محرابهای بت پرستی در تمام سرزمین ساخته شد که حیوانات نجس در آنجا قربانی می شدند. یهودیان به خوردن گوشت خوک و همچنین به پرستش زئوس در داخل معبد اورشلیم مجبور شدند. این آخرین حد پستی است که در کتاب دانیال نبی ۹:۲۷ ذکر شده است.

انقلاب یهودیان تحت رهبری خانواده مکابیان عکس العملی نسبت به همه این حوادث بود. آن دوره زمان شجاعت و از خود گذشتگی و رهبری قهرمانانه به شمار می آید. چون پادشاه سلوکوس در آن هنگام مشغول کشمکش های دیگری بود، یهودیان قادر به تطهیر معبد از بی حرمتی شده و دوباره آن را وقف خدا کردند. دوره خونین و شهیدانه مکابیان با به دست آوردن استقلال موقتی یهودیان خاتمه می یابد (در حدود ۱۴۲ ق.م) و اینجاست که عهد قدیم پایان می پذیرد.

در مدتی کمتر از یک قرن بعد از آن، این دوره کوتاه استقلال، به پایان رسید. فرمانده رومی پمپیوس در حالی که پیروزمندانه در آسیا گام می نهاد و سوریه را ضمیمه متصرفات خود کرده بود، از این پیچیدگی و نزاع یهودیان استفاده کرده و وارد اورشلیم شد. در سال ۶۳ ق.م قوم یهود زیر سلطه روم درآمد. دوره عهد جدید نزدیک بود.

* * *
* *
*

دیگر نوشته ها	کتابهای تاریخی و نبوتی	تورات	
سنتهای غیرمکتوب درباره پدران قوم، خروج، فتح کنعان و استقرار در آن			خروج، حدود سال ۱۲۵۰ ق م
مزامیر امثال	تاریخ داود دوران ایلیا و الیشع (سالنامه های پادشاهان)	متون تفسیری یهویست (J) متون الوهیست (E) متون تثبیه (D) قانون تقدس	داود ۱۰۱۰ ۱۰۰۰ دو پادشاهی حدود سال ۹۳۱ دوران پادشاهی ۷۵۰ سقوط سامره ۷۲۱ فقط یهودیه باقی ماند ۶۰۰ اولین تبعید ۵۹۸ دومین تبعید ۵۸۷
مزامیر امثال	عاموس هوشع اشعیا میکا پادشاهان صفنیا ناحوم ارمیا حقوق؟	قانون کهنانت (P)	تبعید کوروش
مزامیر روت ایوب یونس جامعه غزل غزلها	مراثی ارمیا حزقیال اشعیا دوم حجی زکریا اشعیا سوم عوبدیا عزرا نحمیا ملاکی یوئیل؟	کتاب پنجگانه (J,E,D,P)	بازسازی دوره پارسیان ۵۳۸
طوبیاس استر یهودیت حکمت	باروک بن سیراخ دانیال دوم مکابیان اول مکابیان		مرگ اسکندر ۳۲۳ دوره یونانیان

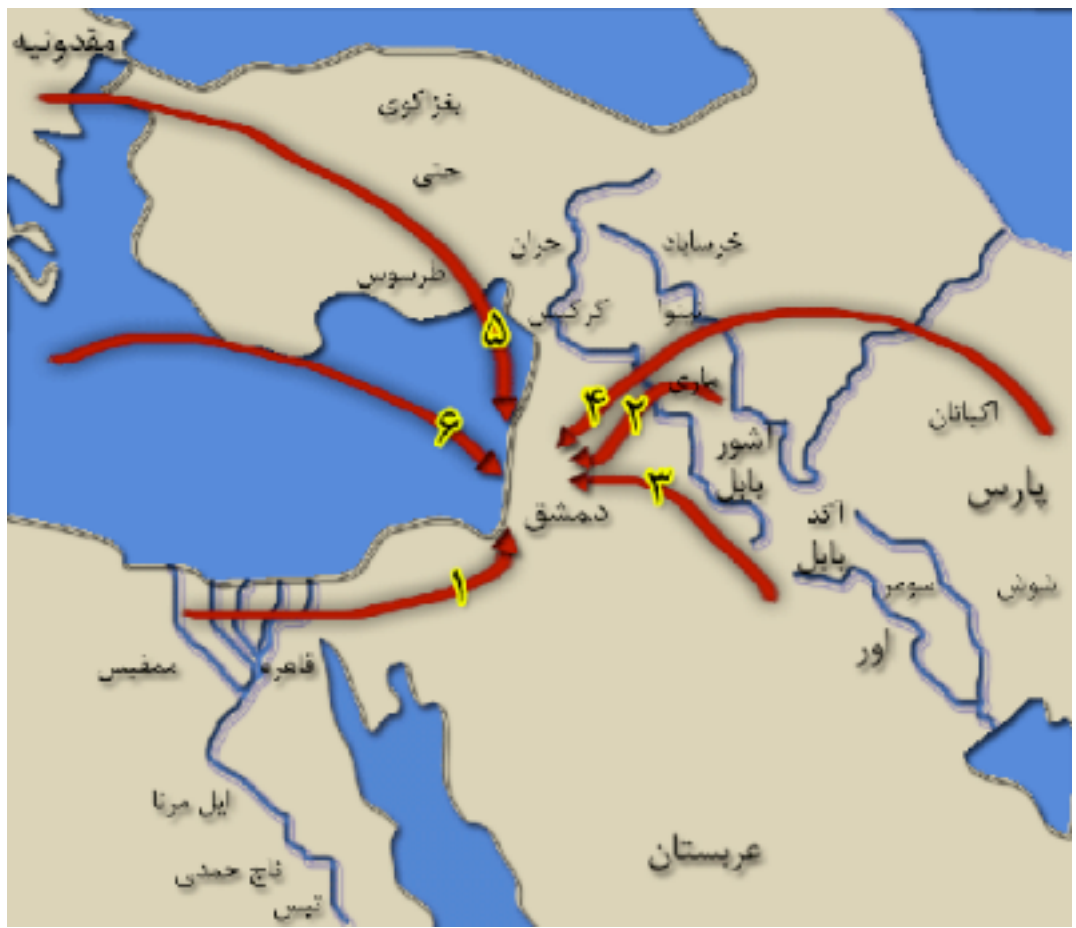
سوال‌ات مخصوص بحث:

- ۱- چه ممالکی در عصر حاضر هلال خضیب را تشکیل می‌دهند؟
- ۲- آب و هوا و موقعیت جغرافیائی نواحی اطراف دجله و فرات را شرح دهید؟
- ۳- خط میخی چیست و اهمیت آن از چه نظر می‌باشد؟
- ۴- اولین حاکم بابل چه کسی بود و علت شهرت وی چیست؟
- ۵- «طوفان نوح» گاهی بعنوان یک پیوند نیاکانی بین بابلیها و عبرانیها دانسته شده است، چرا؟
- ۶- کنعانیها از چه کسانی روش نوشتن خود را اقتباس کردند و به چه طریقی آن را به دست آوردند؟
- ۷- موقعیت جغرافیائی فلسطین چگونه بود؟
- ۸- «سرزمین مقدس» دارای چه نوع آب و هوائی بود و چه نوع زراعتی در آن انجام می‌گرفت؟
- ۹- چرا در حال حاضر می‌توانیم دریابیم که داستانهای انبیای بنی اسرائیل که در کتاب مقدس بیان شده اند، تاریخی هستند؟

- ۱۰- برای پیدا کردن اجداد ابراهیم، اسحاق و یعقوب به چه قومی باید مراجعه نمود؟
- ۱۱- آیا منابع خارج از کتاب مقدس آزادی یهودیان را از مصر تصدیق می‌کنند؟ توضیح دهید.
- ۱۲- چرا مصریان و یهودیان معیارهای مختلفی برای اهمیت رهائی یهودیان بکار می‌برند؟
- ۱۳- حتی‌ها چه کسانی بودند؟
- ۱۴- بعد از خروج، اسرائیلی‌ها سه روش برای تسخیر کنعان بکار بردند، این سه روش را نام ببرید.
- ۱۵- کدام یک از کتابهای عهد قدیم تحکیم فلسطین را بوسیله یهودیان شرح می‌دهد؟
- ۱۶- چرا یهودیان بالاخره حکومت پادشاهی را برای خود پذیرفتند؟
- ۱۷- داود زمانی که حاکم یهودیان بود، چه کار بزرگی انجام داد؟ و سلیمان چه سهمی در میراث آنان داشت؟
- ۱۸- چرا اختلاف یهودیان در هنگام سلطنت رحبعام آنها را بالاخره به سوی سقوط راند؟
- ۱۹- چه چیزی باعث نابودی کامل حکومت شمالی اسرائیل شد؟
- ۲۰- چه حادثه‌ای باعث تبعید یهودیان از اسرائیل شد؟
- ۲۱- «تبعید» به صورت نقطه عطفی در تاریخ یهودیان شناخته شده است، چرا؟ به چه طریقی این موضوع به

پراکندگی آنها مربوط می‌شود؟

- ۲۲- کورش که بود؟ سیاست وی نسبت به تسخیرشدگان چگونه بود؟
- ۲۳- خاورمیانه، در زمان تسلط یونانیان به چه طریقی تقسیم شده بود؟
- ۲۴- فرهنگ یونانیان چه اثراتی بر یهودیان داشت؟
- ۲۵- آنتیوخوس چهارم چه رفتاری با یهودیان داشت؟ و نتیجه رفتار او چه بود؟



فصل دوم

امید قوم خداوند

امیدهای خود را معمولاً زمانی خوب درک می‌کنیم که تحقق یافته باشند. در بعضی موارد تحقق یافتن امید کاملاً برتر از چیزی بوده که آرزوی آن را داشته‌ایم و آن وقت در می‌یابیم که آمادگی و انتظار ما در برابر آنچه که تحقق یافته بسیار ناچیز بوده است. اگر مواردی وجود داشت که تحقق یافتن یک امید بالاتر از توقع بوده، آن برآورده شدن امید اسرائیل در شخص مسیح است. عهد قدیم حکایت می‌کند که چگونه با دخالت مستقیم خداوند امید ظهور مسیح را در ما بیدار کرد. اما هیچگاه در مراحل آمادگی هیچ یک از افراد اسرائیل معنی کامل این طرح الهی را درک نکرد و هیچ‌گاه نتوانست تصور کند که پسر خداوند به خاطر نجات ما، انسان گردد، بمیرد و از مردگان برخیزد.

با تأکید بر این تفاوتی که بین آمادگی و تحقق یافتن امید وجود دارد ما به هیچ وجه قصد نداریم در نظر مسیحیان از ارزش بی‌همتای عهد عتیق بکاهیم. عهد عتیق بعنوان تاریخ اعمال خداوند، سلسله مراتبی را با مردم اسرائیل می‌پیماید و به اوج تاریخ رستگاری که همان مسیح است پیش می‌رود. در این مورد پیامبران، کاهنان و مردان خردمند کلام خداوند را به تدریج بیان کرده بودند. برای هر کس که زندگی معنوی خود را با مکاشفه‌های عهد عتیق پرورش داده بود، طبیعتاً این سؤال پیش می‌آید که خداوند چه وقت کلام آخر و قطعی خود را به ما خواهد گفت؟ حضرت یوحنا با پاسخ به این سؤال انجیل خود را آغاز می‌کند، پاسخی که تمام مراحل مکاشفه خداوند به انسان را برای ما خلاصه کرده و به صورت «کلمه خود جسم گردید و در میان ما ساکن شد».

تاریخ، سلسله مراتبی است از زمانی که برای اولین بار در آفرینش کلام گفته شد تا زمانی که کلام جسم گردید. لازم نیست برتنازگی و بی‌همتایی کامل این تحقق یافتن که آمادگی برای به انجام رسانیدن آن قرنهای متمادی انتظار و امید بوده است، تأکید کنیم. تنها در پرتو آن نور که به جهان آمد، پیشگویی‌های مبهم عهد عتیق به حقیقت پیوستند.

پیامبرانی چون اشعیا و ارمیا واقعیت انسان شدن خداوند را انکار نمی‌کردند اما اگر ادعا کنیم که آنها تمام شکوه و برتری این راز را پیش بینی نکردند، در حق آنها یاوه‌گویی نکرده‌ایم، زیرا وحی پیامبران قدیم هر اندازه با عظمت بوده باشد باز هم دارای درک و عمق مختصری از آن کسی بود که امیدهای اسرائیل را به اتمام رسانیده دگرگون ساخت. ما در دورانی زندگی می‌کنیم

که امیدها تحقق یافته اند لیکن باز اصرار داریم که وقتی از عهد «جدید» صحبت می‌کنیم حرفهای ما جدی تلقی شوند. زیرا عیسی با برآوردن وعده‌ها معنی جدید و غنی‌تری به آنها داده است. مفهوم اصلی آنها نه انکار و نه به کنار گذاشته شده، بلکه به آنها معنای بسیار جامع‌تر و وسیع‌تر از آنچه که ممکن بود پیش از آمدن مسیح تصور شود، بخشیده شده است. هنگامی که موعظه‌های اولیه پطرس را در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم این مطلب بیشتر روشن و گویا می‌شود.

با آمدن روح القدس، پطرس به شخص جدیدی تبدیل شد. حال او با شجاعت جلو آمده و به جمعی که نمونه دنیای یهود بودند با جرأت اعلام داشت که وعده‌های پیامبران در شخصی که آنان او را به کشتن دادند تحقق یافته است:

پس شما ای جمیع قوم اسرائیل، یقین بدانید که خدا این عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح کرده است. (اع ۲: ۳۶)

پطرس سرگذشت مقدس ملتش را رها و انکار نمی‌کند بلکه در پرتو هدفی که همیشه آن تاریخ در جستجویش بوده معنی آن را بهتر درک می‌کند. اساس این امید که ملت اسرائیل را تقویت می‌کرد چه بود و در طول این مدت طولانی که اسرائیل با خدایش روبرو بوده، به چه نحوی ابراز گردید؟ اگر بخواهیم «زمان آمادگی» را بفهمیم باید سعی کنیم به این سؤالات پاسخ گوئیم، «زمان آمادگی» اگرچه دید روشنی از مسیح عرضه نکرد ولی زمینه‌ای برای درک آمدن او بوجود آورد.

پایه و اساس امید آمدن مسیح

ملت اسرائیل چون خدایی را می‌پرستید که حاکم طبیعت و تاریخ بود، با ملل اطراف خود تفاوت داشت. با چنین ایمانی این عقیده محکم پدید آمد که یک نقشه الهی در دنیا در حال اجراست و اسرائیل نقش بسیار مهمی در پیاده کردن آن به عهده دارد. آنان هرگز به اتفاقات با دیده‌ای حاکی از سرنوشت تاریک و فاقد جهت و مقصد نمی‌گریستند. یهوه، خداوند اسرائیل خدای تاریخ بود و از تاریخ برای رسیدن به هدفهایش استفاده می‌کرد. این راز رستگاری است و اسرائیل به نقش ویژه خود در آن راز بخوبی واقف بود. اسرائیل نه به دلیل فضیلت خود، بلکه از طریق انتخاب آزاد یهوه، اولین ملتی بود که از نعمتهای رستگاری برخوردار می‌شد. البته در برابر این نعمتها، اسرائیل وسیله‌ای می‌شد که رستگاری را برای سایر مردم دنیا به ارمغان بیاورد. اعتقاد به این رسالت در واقع اساس امید اسرائیل است و یکی از کهن‌ترین و روشن‌ترین نحوه بیان چنین اعتقادی را در توضیح دعوت الهی از ابراهیم، جهت بنیاد نهادن یک ملت جدید می‌توان پیدا نمود. سرچشمه امید اسرائیل در راز برگزیدگی پدر خود، ابراهیم می‌باشد.

خداوند به ابراهیم گفت:

ولایت و محل تولد و خانه پدری خود را،
بسوی زمینی که به تو نشان می‌دهم ترک کن،
ملت عظیم از تو بوجود خواهم آورد.
ترا برکت داده و ترا بزرگ می‌گردانم،
برکت دهم به آنانی که ترا مبارک خوانند،
و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند.

از تو جمیع قبایل روی زمین برکت خواهند یافت. (پید ۱۲:۱-۳).

در حقیقت سرآغاز نقشه خداوند با گزینش ابراهیم نبود لیکن این دعوت مبداء جدیدی در تاریخ رستگاری بشر است. حضرت پولس این مطلب را هنگامی که موضع ابراهیم در نقشه الهی سخن می‌راند با تأکید بسیار ابراز می‌دارد. چنانکه عهد قدیم مکشوف می‌کند، رستگاری به آغاز تاریخ بشر بر می‌گردد، به اولین باری که بخشش الهی توسط گناه آدم که شامل همه ما می‌شود، پذیرفته نشد.

انسان دعوت الهی را برای برقرار ساختن اتحاد عمیق تری با او قبول نکرد. اما نقشه خداوند بطور جبران ناپذیری باطل و بیهوده نشد زیرا آگاهان الهیات اولین شماره مربوط به خبر خوش نجات را در کتاب پیدایش (۳:۱۵) مشاهده کرده‌اند. «انسانیت جدیدی در مسیح (آدم دوم) آفریده خواهد شد». در حقیقت این مطلب در متن کتاب پیدایش تنها اشاره‌ای به پیروزی بر گناه محسوب می‌شود و ما نباید به این متن مبهم مفهومی بالاتر از آنچه که قصد نویسنده اش بوده است، بدهیم. از طرف دیگر نادیده گرفتن اولین پرتو نور که به داستان افسرده و تاریک سقوط انسان روشنایی می‌بخشد، اشتباه می‌باشد و نباید فراموش کرد، وعده پیروزی که به «اولاد زن» داده شد امری جزئی و اتفاقی نیست، بلکه مورخین این وعده را که ضمیمه قدیمی ترین تاریخ جامعه اسرائیل شده است، (حماسه ملی یهوه) به عنوان پیوند مستحکم بین خدا و بشر بشمار آورده‌اند.

با توضیحی که هم اکنون راجع به این وعده به عنوان ضمیمه دادیم، دعوت ابراهیم با طرح نقشه رستگاری بشر توسط مسیح تطبیق می‌کند و کتاب داستان عظیم مذهبی اسرائیل و بشریت را می‌گشاید. نیروها آماده به حرکت در آمدن هستند و باعث خنثی ساختن اولین پیروزی شیطان بر بشر می‌گردند.

اولین خطوط داستان دعوت ابراهیم، بازگو کننده «آزمایش ایمان» است که از نکته‌های بسیار مشخص داستان پطربارخها بشمار می‌رود. هنگام مطالعه لیست آنچه که او باید ترک کند، در می‌یابیم که عمداً چیزهایی انتخاب شده که باعث تأثر و آزرده‌گی است. مانند سرزمین، اقوام و

خانه پدری. این چیزهای چقدر برای یک فرد سامی با ارزش بودند. در واقع آنچه که ابراهیم را در نظر خداوند بزرگ و مورد پسند قرار داد اطاعت بی چون و چرای او تحت چنین شرایطی بود که نمایانگر محبت بی شائبه وی نسبت به خداوند می بود. ایمان، الهام بخش زندگی و خدمت ابراهیم بود، او تحت هر شرایطی به خدا اعتماد کرد و ماوراء هر امید بشری ایمان داشت که خداوند طبق اراده خود در زمان مناسب، راه را برای به انجام رسانیدن وعده ای که داده بود باز خواهد کرد. دعوت ابراهیم پایه و اساس امید رستگاری است که توسط مسیح تحقق یافت. با قبول دعوت الهی بوسیله ابراهیم که از روی ایمان راسخ بود، در واقع جستجوی معنوی اسرائیل آغاز گردید، این نقشه خداوند که جهت رستگاری انسان است در مرگ و رستاخیز مسیح که تمام وعده های موجود در آن تحقق می یابند به اوج خود می رسد.

چندین قرن پس از ابراهیم در دوره نفوذ شخصیت با شکوه موسی، خداوند دوباره در تاریخ اسرائیل دخالت کرد. این بار کانون قابل توجه، یک ملت است و نه یک شخص. در حقیقت مداخله الهی موجودیت ملتی را باعث گردید که تا ابد با یهوه متحد شد، ملتی که از اسارت مصر توسط خداوند نجات یافته بود. از آن پس آزادی واقعی این ملت در خدمت کردن به خداوند بود:

ملت اسرائیل به عنوان خادمانم

به من تعلق دارند،

آنان خادمان من هستند که

آنان را از سرزمین مصر بیرون آوردم،

من یهوه هستم خدای شما. (لاو ۲۵:۵۵)

لازم نیست بر اهمیت خروج اسرائیل تأکید کرد. قانون گذاران، پیامبران، کاهنان، مردان دانا و مورخین بارها و بارها اهمیت اصلی این حادثه را جهت پی بردن به موجودیت اسرائیل متذکر شده اند. سالیانی است متمادی که مردم به هنگام عید فصح با آیین و تشریفات خاصی در عبادت خود، روز نجات از مصر را جشن می گیرند. این خروج بیش از هر امر دیگری علت امید ابدی را که از مشخصات ادبیات اسرائیل است روشن می سازد.

نویسندگان عهد عتیق مردانی هستند که به گذشته و به آینده می نگرند. خروج اگر چه به قرنهای پیش تعلق داشت، لیکن آنچنان به طریقی فراموش ناپذیر بر محیط و احساس ملی نقش بسته بود که نه مورخین و نه زبور سرایان قادر به نادیده گرفتن آن نبودند. این مطلب روشنگر علاقه شدید عبرانیان به یادآوری گذشته می باشد زیرا گذشته نه فقط زمان حال را تفسیر می کرد، بلکه بیانگر تنها امید آینده نیز می بود.

به عبارت دیگر می توان گفت که اسرائیل به دو عامل، ایمان داشت که هر دوی آنها به درک

امیدی که باعث شد اسرائیل تاریخ طولانی و مشکل خود را تحمل کند، کمک کرد. این دو عامل عبارتند از:

۱- خداوند در گذشته نه تنها یک بار بلکه بارها در تاریخ اسرائیل مداخله کرده است مخصوصاً در نقش سرنوشت ساز خروج.

۲- خداوند در زمانی که خودش صلاح بداند دوباره مداخله خواهد کرد.

بین این دو ظهور خداوند، قوم اسرائیل در امید زندگی می‌کرد. مسیحیان نیز مانند قوم برگزیده بین دو ظهور مسیح یعنی جسم گرفتن خداوند و بازگشت مجدد وی در زمان آخرت به عنوان اعضا اجتماع پیمان بسته، با امید زندگی می‌کنند. بنابراین درک نقش قاطعی که خروج به عنوان پایه محکم امید اسرائیل داشت حائز اهمیت است، به خاطر این واقعه (که شامل خروج و عهد کوه سینا می‌باشد) می‌توان سیر تاریخ را تحت نفوذ اراده مقتدر خداوند دانست. حالا وقت آن رسیده به اشکال مختلفی که این امید در طول تاریخ اسرائیل به خود گرفت، نگاهی بیفکنیم.

صوری چند از امید قوم اسرائیل

ما عادت کرده ایم که امید قوم اسرائیل را با آمدن مسیح یکی بدانیم لیکن این مطلب کاملاً درست نیست زیرا عبرانیان تصور می‌کردند که اغلب اوقات خداوند برای نجات آنان مستقیماً بدون اینکه وجود مسیح ضروری باشد، دخالت می‌کند. به عقیده عبرانیان نجات از طرف خداوند بود و این امر می‌توانست توسط مسیح و یا بدون وجود او بوقوع پیوندد.

کلمه مسیح به معنی «مسح شده» (در یونانی کریستوس) است و از آن برای پادشاهان و کاهنان استفاده می‌کردند، زیرا مقام آنان مستلزم تدهینی بخصوص یا تقدیس بود که آنان را از افرادی عادی جدا می‌کرد. سرانجام کلمه مسیح با مفهومی اختصاصی بکار می‌رفت و معرف کسی بود که بعنوان نماینده مسح شده یهوه، می‌بایست دوران مسیح موعود را آغاز نماید. بنابراین اغلب باعث تعجب است که از این لقب با چنین مفهومی در عهد عتیق یاد نمی‌شود و تنها بعدها در مذهب یهود و البته در مسیحیت از کلمه مسیح به عنوان لقب مناسب آن کسی که خداوند از طریق آمدن وی ملکوت صلح و عدالت را برپا خواهد کرد، استفاده شد.

درک امید آمدن مسیح کاملاً بغرنج است و در طول تاریخ اسرائیل به عناوینی گوناگون بیان شده است. ساده جلوه دادن و یا ابراز اینکه این مطلب مثل روز روشن است نه تنها در این مورد، بلکه در هیچ مورد بغرنج دیگر کتاب مقدس مفید نخواهد بود. اضافه می‌کنیم که امید به آمدن مسیح در معرض تفسیر نادرست و سوء استفاده بوده است. «مسیح‌های» کاذب در تاریخ کم نبوده‌اند و وجود چنین اشخاصی به ما هشدار می‌دهد که چه سوء استفاده‌های خطرناکی از این امید می‌توان کرد. این موضوع حالت احتیاط و حیرت‌زدگی عیسی را نسبت به لقب مسیح از جهتی

برای ما روشن می‌کند. زیرا او شخصی است که سرانجام به امیدی که بیش از دو هزار سال در حال تحقق یافتن بود، واقعیت بخشید. با وجود این پیوسته استفاده از این لقب را جایز نمی‌دانست و حتی شاگردانش را از گفتن چیزی راجع به مسیح بودن او منع می‌کرد. اگرچه عیسی هرگز مقام مسیح بودن خود را انکار نکرد اما میال نبود که در مدت زندگی خود با این لقب شناسایی شود.

دلایل خوبی برای این کتمان وجود دارند، بطور کلی می‌توان گفت که برداشت او دربارهٔ رسالت مسیح آنچنان با برداشت افراد معاصر خود فرق داشت که او ترجیح می‌داد در طول زندگی از این لقب استفاده نکند. در حقیقت هیچ عنوانی به اندازهٔ کافی رسالت خطیری را که پدر برای انجام آن او را فرستاده بود توصیف نمی‌کرد.

باید به اختلاف عقیدهٔ دیگری در مورد برداشت عبرانیان و مسیحیان از کلمهٔ مسیح، اشاره کنیم. عبرانیان مسیح را با یهوه خدای اسرائیل یکی نمی‌دانستند، بلکه او را نمایندهٔ تدهین شدهٔ خداوند می‌پنداشتند. بلکه او را نمایندهٔ تدهین شدهٔ خداوند می‌پنداشتند. در حالی که مسیحیان هنگامی که عیسی را با این لقب می‌خوانند، به شخصیت الهی او اعتراف می‌نمایند، مسیحی که نجات دهنده می‌باشد، خداوند است و تنها بوسیلهٔ اوست که ما در نعمتهای «دوران مسیح» که با آمدن وی آغاز شد، شریک می‌شویم.

سرانجام در مورد روش ما در ارتباط با تعالیم عهد عتیق دربارهٔ «دوران مسیح» برگرفته‌های خود مطلب دیگری اضافه می‌کنیم. نباید تحقیق و جستجوی خود را به نوشته‌هایی محدود کنیم که جزئی هستند و از پیش عیسی را معرفی می‌کنند. درست نیست که ما هم مانند بعضی‌ها بگوئیم که شرح زندگی وی پیش از تولدش نوشته شده بود. اگر در مطالعهٔ تعلیمات عهد عتیق دربارهٔ مسیح موعود چنین روشی را در پیش گیریم، موفقیتی نخواهیم داشت زیرا با این روش جنبه‌های ناتمام و موقت این وحی‌ها را نادیده گرفته‌ایم و نباید فراموش کرد که این پیشگویی‌های مجزا که برای سهولت کار در بسیاری از کتابهای ما جمع‌آوری شده‌اند هدف و مقصود نهایی نیستند، بلکه شروع و نقطهٔ حرکتند. آنها تا اندازه‌ای ما را بسوی مسیح هدایت می‌کنند ولی به تنهایی روشن و بدون اشتباه او را معرفی نمی‌کنند تا بتوان مسیح را بطور کامل در پیشگویی‌های عهد عتیق یافت.

پی‌روان فوق‌الذکر هم موفقیت‌آمیز نخواهد بود زیرا از قبول روش تدریجی که توسط آن خداوند، اسرائیل را برای پذیرش حقیقت عظیم مسیح آماده می‌ساخت، خودداری می‌کند. چون چنین روندی اصرار دارد که مانند ریاضیات قاطع پیشگویی‌های عهد عتیق را عیناً در عهد جدید تحقق یافته یابد و نیز ما را از تشخیص و درک صبر پرطاعت خداوند در تعلیم قوم خود با بیان کردن آن امید آینده به نحوی که در زمان حال نیز دارای معنی باشد، عاجز می‌گرداند.

خداوند می دانست که این امید باید در اسرائیل زنده نگاه داشته شود و به همین دلیل توصیف «دوران مسیح» اجباراً این چنین رنگی به خود گرفته و تحت تأثیر فرهنگ و آرمان اسرائیل قرار گرفت. روش آموزش الهی به طور زیبایی در خطوط اول رساله پولس به عبرانیان خلاصه شده است:

خدا در ایام قدیم، در اوقات بسیار
و به راههای مختلف بوسیله پیامبران
با پدران ما تکلم فرمود،
ولی در این روزهای آخر
بوسیله پسر خود با ما سخن گفته است.
خدا این پسر را وارث کل کائنات گردانیده
و بوسیله او همه عالم هستی را آفریده است. (عبر ۱: ۱-۲).

در سالهای اخیر با مطالعات وسیعی که از کتاب مقدس صورت گرفته، امید آمدن مسیح موعود را می توان از دیدگاه بهتری دید و ما اکنون وسعت این امید و اثر نافذش را در ادبیات مقدس اسرائیل بیشتر درک کرده و دریافته ایم که در واقع تمام عهد عتیق امید آمدن مسیح است، زیرا سرگذشت ملتی است که دائماً توسط خداوند به طرف هدفی هدایت می شد که هرگز کاملاً آن را درک نکرد. اسرائیل در واقع آرمانها و آرزوهایی داشت که بطور قاطع در مسیح می باید تحقق یابد، مسیحی که زندگیش بوسیله مرگ و رستاخیز آخرین درس تعلیمات الهی به بشر بود، بشری که به رستگاری احتیاج مبرم داشت.

خداوند بوسیله مسیح آخرین کلام خود را به بشر بازگو کرد. حال با این آگاهی می توانیم چندین مطلب دوره مسیح را از کتاب عهد عتیق انتخاب کرده، آنها را در چهارچوب امید عظیم اسرائیل بررسی کنیم و به شخص عیسی که به آنها واقعیت بخشید، ربط دهیم.

روز یهوه

ما این موضوع را برای اولین بار در پیشگویی عاموسی نبی (هشت قرن قبل از میلاد) مشاهده می کنیم. تفسیری که عاموس نبی از این موضوع نمود، بسیار تکان دهنده بود و مردم راحت طلب اسرائیل را که در زیارتگاه معروف بیت ئیل جمع شده بودند، در حیرت فرو برد. تا کنون هیچ مدرکی موثقی مبنی بر اینکه روز یهوه برای اولین بار چه زمانی در اسرائیل پدیدار گشت، وجود ندارد و نیز نمی توان به دلایلی که منجر به چنین اعتقادی شد، پی برد. نتایج مطالعات اخیر روشنگر قدمت مفهوم روز یهوه است. این قدمت به زمان انتخاب اسرائیل به عنوان ملت خداوند، در دوران موسی باز می گردد. بنظر می رسد که اولین اثرات این اعتقاد دقیقاً در سالهای اولیه ای که اسرائیلیان معتقد بودند یهوه بخاطر ملتش می جنگد، وجود آمد.

در کتاب سفر اعداد (۱۴:۲۱) به اثری مفقود به نام «کتاب جنگهای یهوه» اشاره شده و حاکی از آن است که اسرائیلیان زمانی تاریخیه جنگهایی را داشته اند که در آن حکایت شده بود، که خداوند به خاطر پیروزی ملتش بر دشمنان و تصرف سرزمین موعود، جنگیده است. حتی در فصل پنجم کتاب داوران در آواز «دبورا» ما شاهد نقش یهوه به عنوان یک جنگجو در پیروزی در دشمنان کنعانی هستیم. به این اعتقاد بارها و بارها در دوران پرآشوب «داوران» اعتراف شده است. مطلبی که در این زمان شاهد آنیم، اعتقاد به این است که یهوه هدف و انگیزه ملتش را هدف خود قرار داده و بخاطر آن می جنگد. بنابراین مفهوم روز یهوه، دخالت خداوند در تاریخ است که حاصل پیروزی برای اسرائیل و شکست و وحشت برای دشمنان به شمار می رفت.

در زمان عموس اسرائیلی های بیت ثیل تنها به این پیروزی عظیم بر دشمنان اکتفا کردند بودن اینکه کوچکترین اهمیتی به تکالیف اخلاقی و مذهبی که یهوه از آنان خواستار بود، بدهند. او طرفدار آنان بود، پس دیگر چه چیزی اهمیت داشت؟ تنها کافی بود که منتظر دخالت مظفرانه و حتمی الهی شود تا ما بین دو پیروزی، قربانی هایی را که اعتقاد داشتند خداوند از آنان خواستار بود به او تقدیم کنند. وظایف اخلاقی یک ملت عهد بسته را به خاطر آسایش خود با زیرکی فراموش کردند. عاموس که پیامبری شجاع و مردی درستکار بود به اساس این اعتقاد مزورانه حمله کرد:

وای بر شما که مشتاق روز خداوند می باشید!

روز خداوند برای شما چه خواهد بود؟

تاریکی است و نه روشنایی

مثل کسی که از شیری فرار کند

و خرسی به او برخورد،

یا کسی که به خانه داخل شده

و دستش را بر دیوار بنهد،

و ماری او را بگذرد.

آیا روز خداوند تاریکی نخواهد بود،

و نه روشنایی،

و ظلمت غلیظی که در آن هیچ روشنایی نباشد؟

(عاموس ۵: ۱۸-۲۰)

بلی سرانجام آن روز فرا می رسد ولی روز غضب است. حال که این مردم خود را گول زده و مایل نبودند به این حقیقت پی ببرند که خداوند نسبت به شرارت نمی تواند بی تفاوت بماند، عاموس با بیانی سلیس به آنان گفت که خداوند این روز را به جای پیروزی و امنیت به روز داوری تبدیل می کند.

عاموس به مفهوم روز یهو خاصیت اخلاقی داد و به این ترتیب نگذاشت که به یک شعار فریبنده تبدیل شده و باعث گردد که مردم کورکورانه منتظر داوری در شرف وقوع باشند. پیش از اینکه روز یهوه بتواند نکته مؤثری درباره آمدن مسیح شود می باید از هر گونه تصور اشتباه که افکار عمومی متوجه آن بود، پاک شود. اگر بگوئیم که عاموس در متن فوق و در متونی دیگر روز آمدن مسیح را روز داوری معرفی می کند، قصد ما این نیست که از پیشگویی عاموس درباره نکته اصلی آمدن مسیح چیزی بکاهیم. البته آمادگی برای آمدن مسیح با کلماتی ترسناک و واژه هایی نوید بخش که حاکی از داوری الهی و برکتهای آینده بود، بیان می شد.

در کتاب یوئیل (پیامبری که پس از عاموس آمد) روز یهوه مجدداً به عنوان زمان داوری ذکر می شود و با استفاده از تشبیهاتی گویا به مردم هشدار می دهد که فجایع قریب الوقوعی رخ خواهد داد.

در صهیون شیپور بنوازید،

در کوه مقدس من صدا درآورید!

بگذارید تمامی ساکنان زمین بلرزند،

زیرا روز خداوند نزدیک است و می آید.

روز تاریکی و ظلمت است،

روز ابرها و تاریکی غلیظ است ...

(یوئیل ۲: ۱-۲)

اما پیام یوئیل فقط پیام داوری الهی نیست، بلکه درک او از روز یهوه دوران برکت نیز می باشد. پطرس در روز پنطیکاست با استفاده از پیشگویی یوئیل در عهد جدید رنگ تازه ای به روز یهوه بخشید.

بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت،

و پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود،

و پیران شما و جوانان شما رؤیایها خواهند دید،

و در آن ایام روح خود را

بر غلامان و کنیزان خواهم ریخت.

(یوئیل ۲: ۲۸-۲۹).

توجه داشته باشید که استناد پطرس به این پیشگویی یوئیل نه اتفاقی و نه اختیاری است. در نزول روح القدس بر کلیسا، پطرس شروع دوران جدید و برقراری سلطنت مسیح را می دید که نشانه پایان زمانهای پیش و اوج گیری اعمال خداوند و تاریخ بشر بود. پیشگویی های پیشین که پیام دوران مسیح موعود را در بر داشتند، تنها زمانی مفهوم کامل پیدامی کنند که حواریون با کلام یوئیل، اعمال نجات بخش خداوند را موعظه نمایند و تحقق یافتن آنها را به عیسی ناصری ربط دهند.

پیامبری که او را اشعیا دوم می خوانیم پس از نابودی استقلال ملی اسرائیل (در سال ۵۸۷ ق. م) زندگی می کرد و هموطنان دلشکسته خود را با تفسیر امیدوار کننده «روز یهوه» قوت می بخشید (اشعیا دوم نویسنده باهای ۴۰ الی ۵۵ کتاب اشعیا نبی می باشد). با وجود اینکه چنین تفسیری بندرت در نوشته های او یافت می شود، لیکن نوید این پیامبر که سرشار از امید است ناشی از رؤیای او از زمان صلح و برکتی است که پس از اتمام دوران بردگی اسرائیل در بابل فرا می رسد. اساس مفهوم پیام تسلی بخش اشعیا دوم نجات و رستگاری تبعیدشدگان بابل است.

مترس، زیرا که خجل نخواهی شد،

مشوش مشو، زیرا که رسوا نخواهی گردید.

چون که خجالت جوانی خویش را فراموش خواهی کرد،

و عار بیوگی خود را دیگر به یاد نخواهی آورد.

زیرا که آفریننده تو که اسمش،

یهوه صباوت است شوهر توست،

و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان

مسمی است، ولی تو می باشی.

زیرا خداوند تو را

مثل زن مهجور و رنجیده ای خوانده است،

و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد،

خدای تو این را می گوید.

زیرا ترا، به اندک لحظه ترک کردم،

اما به رحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود.

و خداوند ولی تو می گوید:

و جوشش غضبی،

خود را از تو برای لحظه ای پوشانیدم،

اما به احسان جاودانی

بر تو رحمت خواهم فرمود.

(اشعیا ۴۰: ۵۴-۸)

ما پیشگویی های اشعیا دوم را «کتاب تسلی بخش» می نامیم زیرا هدفش قوت قلب و امید بخشیدن به ملتی است که رنج و شکست کامل تبعید را تجربه کرده است. آنچه که در این پیشگویی های الهی توجه ما را به خود جلب می کند، تأکید مکرر پیامبر بر این است که دوره نجات، کارکرد خود یهوه خواهد بود و نه انسان. زیرا اسرائیل از نقشه ما و امیدهای انسانی که

پایه آنها فقط بر اساس کوششهای نادرست بشری ریزی می شد، خسته شده بود. اسرائیل آینده خود را بدست خداوند سپرد زیرا او «داماد» اسرائیل بود. این پیامبر بارها به زبان ساده و روشن و پاره ای اوقات با عبارات زیبای شاعرانه این موضوع را تکرار می کرد که یهوه شخصاً تمام موانع را بر خواهد داشت و راه بازگشت به سرزمین موعود را که به پدران اسرائیل وعده داده شده بود، هموار خواهد ساخت.

هرگاه که پیامبران امید آمدن مسیح را با روز یهوه مقایسه می کردند در واقع هدف آنان واقعه مذهبی بود (نه سیاسی و مادی) علی رغم طرز نگارش آنان که ظاهراً ممکن بود به دوره ای از برکتهای مادی تعبیر شود. پیامبران نمی توانستند مقصود خود را برای مردم بیان کنند مگر اینکه به زبانی سخن گویند که نمایانگر دنیای سیاسی و اجتماعی آن زمان باشد، زیرا شخصی که مایل است به حرف او گوش فرا دهد می باید پیامش را با طرحهای فکری و تصورات عصر معاصر خود مطابقت دهد..

به هر حال این تطابق با محیط و شرایط آن زمان به هر نحوی که بود، پیامبران، دوران آمدن مسیح را به عنوان واقعه ای که ناشی از عوامل سیاسی یا اقتصادی باشد، نمی پنداشتند، زیرا خوشبختی و سعادت را یهوه ارزانی می داشت و اراده او در آن زمان معیار و انگیزه رفتار بشر بود. تصور پیامبران از آن دوران چنین بود: دورانی مملو از روح یهوه و صلح و عدالت و نیز زمان تحقق یافتن آرمانهای قدیمی یعنی خوشبختی و پیشرفت بود.

نوشته ای که بالای در ورودی سازمان ملل متحد در نیویورک قرار دارد مانند نوشته های دو نبی یعنی اشعیا و میکاه است که بطور زیبایی دوران صلح را که بشر در آن روز آرزوی آن را داشت و امروز نیز جویای آن است، به نحوی که ملتهای خاورمیانه قدیم با آن آشنایی دیرینه دارند، بیان می کنند. اما تنفر داشتن از جنگ کافی نیست بلکه ملتها مانند افراد باید از شرارتی که باعث جنگ کافی نیست بلکه ملتها مانند افراد باید از شرارتی که باعث جنگ می شود متنفر باشند و آرزوهای خویش را تسلیم اراده عظیم خداوند کنند...

او امتها را داوری خواهد نمود

و قومهای بسیاری را تنبیه خواهد کرد،

و ایشان شمشیرهای خود را برای گاو آهن،

و نیزه های خویش را برای اره ها خواهند شکست،

و امتی بر امتی دیگر شمشیر نخواهند کشید،

و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. (اشعیا ۲:۴، میکا ۴:۵).

مسیح پادشاه

متوجه شده ایم که امید آمدن مسیح، اشاره به زمان دخالت مجدد یهوه در تاریخ جهت برقراری ملکوت خویش می باشد. پس تصور اینکه «پادشاه» نقش مهمی در شکل دادن به امید اسرائیل ایفا می کند تعجب آور نیست. آرمان پادشاهی و برقراری حکومت خداوند از خاندان داود بصورت نافذترین و پایدارترین شکل امید اسرائیل درآمد. تاریخ علتش را روشن می کند: این شکل پیاده کردن امید آمدن مسیح ناشی از پیمان الهی با خاندان داود، در زمان زندگی این پادشاه بزرگ بود.

ناتان نبی پیمان جاودانی را بین یهوه و سلطنت داود اعلام داشت. این پیمان بر آن بود که با عهد کهن موسی که بین اسرائیل و یهوه بسته شد ادغام شود. اما نباید تصور شود که پیمان موسی توسط آن باطل گردید، زیرا اسرائیل می باید طبق هر دو عهد زندگی کند. در وحی الهی که ناتان بازگو کرد باید دو وعده ای را که از جانب خداوند به خاندان داود داده شد به خوبی درک شوند:

۱- پسری از خاندان داود وارث تخت سلطنت خواهد شد که نسبت به یهوه را بطنه پدر و پدر را دارا باشد.

۲- خاندانش برای همیشه حکومت خواهند کرد.

سلطنت خاندان داود جاوید خواهد بود، حتی اگر نسل وی گناهکار باشد. کلام ناتان که این

وعده الهی را به داود اعلام کرد چنین است:

وقتی که روزهای تو تمام شد،

با پدران خود خواهی خوابید،

و ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید،

بعد از تو استوار خواهیم ساخت،

و سلطنت او را پایدار خواهیم نمود.

او برای اسم من خانه بنا خواهد نمود،

و کرسی سلطنت او را

تا به ابد پایدار خواهیم ساخت.

من او را پدر خواهم بود،

و او مرا پسر خواهد بود،

و اگر او گناه ورزد

او را با عصای مردمان،

و به تازیانه های بنی آدم تأدیپ خواهم نمود.
 ولیکن رحمت من از او دور نخواهد شد،
 به طوری که آن را از شائول دور کردم،
 که او را از حضور تورد ساختم.
 و خانه و سلطنت تو به حضورت،
 تا به ابد پایدار خواهد شد
 و کرسی تو تا به ابد استوار خواهد ماند.
 (دوم سموئیل ۷: ۱۲-۱۶).

از این زمان به بعد امید آمدن مسیح با تصور ملکوت و پادشاهی که بر تخت داود سلطنت خواهد کرد، در هم آمیخت. این نکته قابل توجه است که مورخین اسرائیلی با نحوه صادقانه خود نوشتند که: «جانشینان داود به دعوت و امتیاز خویش وفادار نماندند». قابل توجه می بود اگر سوابق تاریخی را بررسی کرده و تعداد افرادی که لیاقت پدر بزرگوار خود یعنی داود، بنیانگذار خاندان را دارا بودند، برشمرد. با وجود این یهوه حرف خود را پس نخواهد گرفت.
 در میان پیامبران بزرگ که با حکمت وسیع خود چیزهای بسیاری را درباره طریقت الهی به ما آموختند، اشعیا یکی از برجسته ترین پیامبرانی است که امید آمدن مسیح را با پیمان ابدی که خداوند با خاندان داود بسته بود، ارتباط می دهد. اشعیا در آغاز کار از حکومت داود الهام گرفت و بر اثر گذشت دو قرن، یاد حکومت داود چنان مطلوب بود که بعضی از نکته های منفی آن به نکته های مثبت مبدل گردید. او «دوران مسیح» را طوری مجسم می کرد که حتی خوش بین ترین افراد، به سختی می توانستند واقعیت یافتن آن را در یکی از پادشاهان نسل داود، ممکن بدانند. باید گفت که آرزوهای واهی در برابر حقیقت های تلخ گذشته رفته رفته رنگ واقعی به خود گرفت اما امیدهای واقعی قوم اسرائیل که بیشتر به خدا وابسته بود تا به انسان، همچنان به قوت خود باقی ماندند. به همین دلیل هر پادشاه که جانشینی داود را دارا می شد، هر چند که فردی نالایق بود، نماینده آن خاندان بشمار میرفت و وارث وعده های عهدها و پیمانها و حامل مرئی امید مسیح موعود می گردید.

معروفترین پیشگویی های اشعیا نبی مربوط به آمدن مسیح در میان فصلهای ۷ الی ۱۱ همین کتاب یافت می شوند و تمام مطالب آن درباره شخص عمانوئیل یعنی «خداوند با ماست» می باشد. الهاماتی که در فصل ۹ دیده می شود مکمل فصل ۷ درباره کودکی است که به پادشاهی خواهد رسید و به نظر می رسد که متعلق به همان دوره باشد.
 آغاز فصل ۹ رؤیایی از پیروزی است و توضیح می دهد که چگونه به کمک اعمال یهوه اسرائیل دوباره احیا می شود، زیرا یهوه به عهد خود وفادار است و در آخر زمان شخصی از نسل

داود بر سرزمینی سلطنت خواهد کرد که در آن صلح و عدالت، بر آشوب جنگ غلبه پیدا کند.

قومی که در تاریکی سالک می بودند

نور عظیمی خواهند دید،

و بر ساکنان زمین سایه موت

نور ساطع خواهد شد.

تو قوم را بسیار ساخته

شادی ایشان را زیاد گردانیدی،

به حضور تو شادی خواهند کرد

مثل شادمانی وقت درو،

و مانند کسانی که در تقسیم نمودن غنیمت وجد می نمایند.

زیرا که یوغ بار او را و عصای گردنش

یعنی عصای جفا کننده وی را شکستی،

چنانکه که در روز مدیان کردی،

زیرا همه اسلحه مسلحان، در غوغاست

و رخوت ایشان به خون آغشته است

اما برای سوختن و هیزم آتش خواهند بود.

زیرا که برای ما ولدی زائیده،

و پسر به ما بخشیده شد،

و سلطنت بر دوش او خواهد بود،

و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر،

و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.

ترقی سلطنت و سلامتی او را،

بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود،

تا آن را به انصاف و عدالت،

از الآن تا ابدالآباد ثابت و استوار نماید.

غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد.

(اشعیا ۹: ۲-۷).

ارمیا نبی بیش از یک قرن بعد در زمانی که ملت اسرائیل در معرض خطر بود، تصویر مشابهی از پادشاهی نسل داود ارائه داد و گفت: آنچه با خرد و عدالت سلطنت خواهد کرد که او را «یهوه عدالت ما» یا «حامی ما» خواهند خواند. در سال ۵۸۷ پیش از میلاد هنگامی که اورشلیم

سقوط کرد پادشاهی به نام صدقیا بر تخت سلطنت یهودیه تکیه داد و نام این جانشین داود از نظر لغوی همان اسمی است که ارمیا به مسیح پادشاه موعود داده بود و بنظر نمی‌رسد که کاملاً اتفاقی باشد.

خداوند می‌گوید، اینک ایامی می‌آید
 که شاخهٔ عادل برای داود بر پا می‌کنم
 و پادشاهی سلطنت نموده
 و به فطانت رفتار خواهد کرد،
 و انصاف و عدالت را در زمین مجزا خواهد داشت.
 در ایام وی یهودا نجات خواهد یافت،
 و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد.
 و اسمی که به آن نامیده می‌شود این است:
 یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما)
 (ارمیا ۲۳:۵-۶).

نقل قولهایی را که هم اکنون ذکر کردیم تنها نمونه‌هایی از امید به مسیح پادشاه هستند که حتی در لحظات دردناک اسرائیل، پیامبران و مزمورسرایان این امید را همچنان زنده نگاه داشتند. همهٔ این پیام‌آوران یهوه دارای وجه اشتراکی بودند، همهٔ آنان اطمینان می‌دادند که خداوند به قولهایی که به خاندان داود داده است، وفادار خواهد ماند. آنان مطمئن بودند که سرانجام پادشاهی از خاندان داود که دارای موهبت الهی بوده و قدرت وی از یهوه می‌باشد، به تمام آرمانهایی که تنها بطور ناقص توسط داود و جانشینان وی تحقق یافته بودند، واقعیت خواهد بخشید. هنگامی که اسارت در بابل پایان یافت و بازگشت مجدد به صهیون امکان پذیر شد، سلطنت اسرائیل توسط پارسیان برچیده شد و شکل‌های دیگری از امید آمدن مسیح پدید آمد، اما مردم امیدشان را به یک پادشاه آینده که حکومت یهوه را در تمام دنیا برقرار خواهد ساخت، از دست ندادند.

عهد جدید نیز به این امید پایدار شهادت می‌دهد. حضرت پولس می‌گوید:
 این انجیل دربارهٔ پسر او خداوند ما عیسی مسیح است که از لحاظ انسانیت یکی از فرزندان داود بود. (رومیان ۱:۳).

به نظر می‌رسد که این توضیح دربارهٔ زندگی مسیح از یک «اعتقادنامه» که توسط مسیحیان اولیه خوانده می‌شد اقتباس شده باشد. اناجیل متی، مرقس و لوقا شواهد گسترده‌ای از امید آمدن مسیح که از خاندان داود است، ارائه می‌دهند. این اناجیل فریاد «پسر داود» را از لبان بارتیمائوس کور تعریف می‌کنند و همچنین شهادت جمعیتی را که هنگام ورود مظفرانهٔ مسیح به

اورشلیم فریاد می‌زدند اوشعنا بر «پسر داود» نقل می‌کنند. همانطور که انتظار می‌رود متی که انجیلش بیش از سایرین ریشه یهودی دارد علاقه به خصوصی به معرفی مسیح به عنوان پسر داود نشان می‌دهد.

متنی در انجیل مرقس (۳۵:۱۲-۳۷) که متنهای مشابه آن در متی و لوقا نیز هست باعث ایجاد مشکلاتی جهت کاربرد لقب مسیح برای شخص عیسی شده است. عیسی ضمن تعالیم خود در معبد بزرگ به مزمور ۱۱۰ اشاره کرد و چنین گفت: «ملایان یهود چطور می‌توانند بگویند که مسیح پسر داود است؟» بعضی‌ها این گفته عیسی را چنین تفسیر کرده‌اند که: «او منکر پسر داود بودن خود شده است» اما مسلماً مقصودش انکار وابستگی خود به خاندان داود نبوده است و نباید تصور کرد که از تفسیر بالا چنین نتیجه‌ای ناشی می‌شود. مسیح نه تنها این عنوان را رد نمی‌کند بلکه صریحاً این موضوع را می‌فهماند که او کسی بسیار والاتر از پسر داود است. در اینجا قصد مسیح گسترش دادن مفهوم پسر داود بودن است همان گونه‌ای که وی سایر عنوانهای عهد عتیق را تعبیر و تفسیر می‌کرد.

در نتیجه به این حقیقت روشن پی می‌بریم که عنوان پسر داود بخودی خود کافی نیست تا شخص او و رسالتش را توضیح دهد. بحث در این مورد باعث شد که ما دریا بیم مسیح گاهی پرده از رازی بر می‌دارد که شخصیت وی در آن احاطه شده بود و برای لحظاتی کوتاه ما را از واقعیت وجود خود آگاه می‌سازد. البته باید اعتراف کرد که عنوان پسر داود عامل اصلی جهت شناسایی خود مسیح نبود. اما این عنوان پیوندی ناگسستنی بین امید باستانی قوم اسرائیل و شخص عیسی مسیح بوجود آورد، زیرا این قوم با اشتیاق در انتظار رهبری بود که سلطنت موعود صلح و عدالت را بر پا دارد و ملکوت خدا را برقرار سازد.

پسر انسان

خداوند ما هنگامی که در مورد خودش صحبت می‌کرد ترجیح می‌داد که از عنوان پسر انسان استفاده کند. این عنوان در هر سه انجیل متی، مرقس و لوقا به چشم می‌خورد اما ما در اینجا فقط شهادت مرقس را بررسی می‌کنیم. در انجیل مرقس، مسیح حداقل در ۱۴ گفته خود به این عنوان اشاره می‌کند. در این که او از عنوان پسر انسان جهت بیان مفاهیم بسیاری استفاده می‌کرد، شکی نیست. گاهی اوقات مقصود مسیح از این عنوان اشاره به قدرت خود در زمان دوران زندگی زمینی خود بود، (مرقس ۲: ۱۰-۲۸). در موارد دیگر مسیح از این عنوان جهت توصیف عظمت آتی خود و یا بازگشت مجدد خود استفاده می‌کند (مرقس ۸: ۳۸، ۱۳: ۲۶، ۱۴: ۶۲) و مواقع زیادی از این عنوان در پیشگویی‌هایی که رنج مرگ و رستاخیزش را اعلام می‌کرد، استفاده کرده است (مرقس ۸: ۳۱، ۹: ۹، ۱۲: ۳۱، ۱۰: ۳۳ و ۴۵، ۱۴: ۲۱ و ۴۱).

بعضی از محققین تردید دارند که عیسی لقب پسر انسان را هرگز به خود نسبت داده باشد. آنان عقیده دارند که این لقب ابداع اجتماع مسیحیان اولیه بوده و بعدها آن را از گفته های عیسی بشمار آورده اند. اما روایات انجیل شدیداً مغایر چنین عقیده ای است و عدم استفاده از این لقب در نوشته های صاحب نظران علوم الهی در دوران رسولان مدلل این مطلب است که این عنوان حاصل تفکر پیروان مسیح نیست.

بنابراین ما تردیدی نداریم که عبارات مربوط به پسر انسان گفته های واقعی عیسی می باشند. علاوه بر این آیا ممکن نیست که این لقب با رنگهای متفاوتی که مسیح به آن می دهد بهتر از عنوان پسر خدا شخصیت اسرار آمیزش را بازگو کند؟ ما گفتیم که گاهی اوقات از لقب پسر انسان برای نمایان ساختن فروتنی انسانیت مسیح استفاده می شود یعنی بعنوان کسی که از طرف مردم خودش طرد شد مقدر بود که رنج بکشد و بمیرد. اما منتهای دیگری وجود دارند که در آنها استفاده از این عنوان با مفهوم بالا متفاوت است. در چنین مواردی پسر انسان با شخصی که دارای سرنوشتی با شکوه و برتر می باشد ارتباط پیدا می کند. عیسی درباره خودش بعنوان شخصی که با قدرتی عظیم و با شکوه بر ابرها خواهد آمد سخن می گوید.

شاید بهترین نمونه یکی بودن مسیح با این شخصیت با شکوه که ظهور خواهد کرد، در گفتگویی میان عیسی و قیافا در مقابل شورای عالی مذهبی باشد.

کاهن اعظم برخاست و در برابر همه از عیسی پرسید: «به این اتهاماتی که به تو نسبت می دهند جوابی نمی دهی؟» اما او ساکت بود و هیچ جوابی نمی داد. باز کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟» عیسی گفت: «هستم و تو پسر انسان را خواهی دید که در دست راست خدای قادر نشسته و بر ابرهای آسمان می آید». (مرقس ۱۴: ۶۰-۶۲).

کاهن بزرگ اسرائیل، عیسی را به نحوی وادار به پاسخگویی کرد، پس عیسی صریح و قاطعانه مسیح بودن خود را تأیید کرد و حتی از این نیز جلوتر رفته پیشگویی کرد که سرنوشت با شکوه مسیح آن طور که در مزمور ۱۱۰ و بخصوص در کتاب دانیال نبی باب ۷ پیشگویی شده بود در شخص او به وقوع خواهد پیوست. اشاره به پیشگویی دانیال که قسمتی از رؤیای عظیم و گیرای این پیامبر است، برای درک اظهارات مسیح در محکمه اش از اهمیت خاصی برخوردار است.

در رؤیای شب نگریم،
و اینک مثل پسر انسان،
با ابرهای آسمان آمد
و نزد قدیم الایام رسید
و او را به حضور وی آورند.

و سطنت و جلال و ملکوت به او داده شد،
تا جمیع قومها و امتهای و زبانها او را خدمت نمایند،
سلطنت او سلطنت جاودانی و بی زوال است،
و ملکوت او زایل نخواهد شد.
(دانیال ۷: ۱۳-۱۴)

در این متن برای اولین بار لقب پسر انسان به کسی داده شده است که در آخر زمان ظاهر می‌شود. در واقع ممکن است عنوان پسر انسان را سمبلی از «تمام مقدسین خداوند» و یا نماینده آنها تفسیر کرد و حتی می‌توان هر دو مفهوم را از آن استنباط کرد. گاهی اوقات اعتراضی به این مضمون به گوش می‌رسد که: پسر انسان طبق متن دانیال (باب ۷) اشاره به یک فرد نیست بلکه به یک اجتماع است. اما این اعتراض نمی‌تواند معتبر و صحیح باشد زیرا عیسی کاملاً مطلع بود که در زندگی و رسالت خود تجربه دینی اسرائیل را مجدداً در خود تحقق می‌بخشد. عیسی، به عنوان اسرائیل جدید، وعده‌های داده شده به قوم قدیمی خدا را با اطاعت از پدر بطور کامل به انجام می‌رساند. این مطلب دقیقاً برداشت انجیل نویسان درباره شخص عیسی و رسالت وی می‌باشد.

موضوع پسر انسان بعدها نیز در آثار سنتی یهود دیده شده، مخصوصاً در اثری به نام «تمثیل انوک» که در آن ویژگی ازلی بودن و جنبه مافوق بشری آن شخصیت آسمانی، صریحاً تأکید شده است. در زمان عیسی مسیح در نوشته‌های شرعی و غیرشرعی، ایمان به پسر انسان نمایان است که از طریق دخالت مستقیم خداوند سلطنت به عهده او محول خواهد شد. این عنوان مسیح موعود، به امید قوم برگزیده که آن را بسیار عزیز می‌پنداشتند ماهیت و شکل جدیدی بخشید.

ملت یهود در دو قرن پیش از آمدن مسیح متحمل عذاب فراوانی شدند. دشمنان از همه طرف این دوره را به اضطراب تبدیل کردند، زمانی که ایمان مورد آزمایش بود و هنگامی که صلح و امنیت بیش از همیشه دور به نظر می‌رسید آنان با اشتیاق منتظر کسی بودند که بتواند حق را بر شیطان پیروز کند و پیروزی حکومت خداوند را بر قدرت بی حاصل دنیا به انجام رساند. مهمتر از همه آنکه آنان به نجات دهنده‌ای امیدوار بودند که بتواند قدرت گناه را شکست دهد و خداوند مقدس و برتر و مافوق را به انسان گناهکار و رنجبر نزدیک سازد. اسرائیل که مزه تلخ تحقیر ملیتش را چشیده بود دوباره دریافت که رستگاری هرگز نمی‌تواند از طریق سلاحهای نظامی و یا پیمانهای سیاسی و یا هر طریق انسانی دیگر حاصل شود. لازم بود که خداوند در تاریخ آنان دخالت کند، همانطور که قرنهای پیش دخالت کرده بود. تنها عیسی قادر بود این عطش و اشتیاق را که خداوند در قلوب آنان بیدار کرده بود، پاسخ گوید.

بنده رنجبر

ما دو حالت توصیفی متفاوت را که مسیح موعود به خود گرفت بررسی کردیم یکی مسیحی که از خاندان داود بود و دیگر مسیح «پسر انسان». اما در بالا متوجه شدیم که عیسی زمانی از لقب «پسر انسان» استفاده می کرد که منظورش اشاره به مأموریت تحقیرآمیز و دردآلود خویش می بود. او مفهوم «پسر انسان» را توسعه داده آن را غنی تر کرده است، یعنی به آن شخصیت متعال آسمانی، خصایص شخصیت دیگری را که در عهد عتیق به آن اشاره شده بود، اضافه کرده با هم در آمیخت. این شخصیت جدید اسرارآمیز «بنده رنجبر» است. در چهارمین «آوازه‌های بنده» (کتاب اشعیا نبی) شاهد روشن ترین تصویر از «رنجبر» بی گناه هستیم که با فدا کردن خود رستگاری را برای همه به ارمغان آورد. الهیات عهد عتیق در این آواز به اوج خود می رسد که تجسم با شکوهی از رنجهای نجات بخش و عظمت نهایی را ترسیم می کند.

اینک بنده من با عقل رفتار خواهد کرد،

و عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد

چنانکه بسیاری از تو در عجب بودند...

(از آن جهت که منظر او از مردمان

و صورت او از بنی آدم بیشتر تباه گردیده بود).

همچنان بر امتهای بسیار خواهند پاشید،

و بسبب او پادشاهان دهان خود را خواهند بست.

زیرا چیزهایی را که برای ایشان بیان نشده بود،

خواهند دید و آنچه را که نشنیده بودند،

خواهند فهمید.

کیست که خبر ما را تصدیق نموده؟

و کیست که ساعت خداوند بر او منکشف شده باشد؟

زیرا به حضوری مثل نهال،

و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روئید.

او را نه صورتی و نه جمالی می باشد

و چون او را می نگریم،

منظری ندارد که مشتاق او باشیم.

خوار و نزد مردمان مردود،

و صاحب غمها و رنج دیده،

و مثل کسی که رویها را او بیوشانند،
 و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.
 لکن او غمهای ما را بر خود گرفت،
 و دردهای ما را بر خویش حمل نمود،
 و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده
 و مضروب و مبتلا گمان بردیم.
 و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح،
 و به سبب گناهان ما کوفته گردید.
 و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد،
 و از زخمهای او ما شفا یافتیم.
 جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم،
 و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود،
 و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد.
 او مظلوم شد اما تواضع نموده
 دهان خود را نگشود،
 مثل بره ای که برای ذبح می برند،
 و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش،
 بی زبان است، همچنان دهان خود را نگشود.
 از ظلم و داوری گرفته شد،
 و از طبقه او که تفکر نمود؟
 که او از زمین زندگان منقطع شد،
 و به جهت گناه قوم من مضروب گردید.
 و قبر او را با شیران تعیین نمودند،
 و بعد از مردنش با دولت‌مندان
 هرچند هیچ ظلم نکرد،
 و در دهان وی حيله ای نبود،
 اما خداوند را پسند آمد
 که او را مضروب نموده به دردها مبتلا سازد،
 چون جان او را قربانی گناه ساخت.
 آنگاه ذریت خود را خواهد دید

و عمر او دراز خواهد شد،
 و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود.
 ثمرهٔ مشقت جان خویش را خواهد دید
 و سیر خواهد شد.
 و بندهٔ عادل من به معرفت خود
 بسیاری را عادل خواهد گردانید،
 زیرکه او گناهان ایشان را
 بر خویشتن حمل خواهد نمود.
 بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد،
 و غنیمت را با زور آوران تقسیم خواهد نمود.
 به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت
 و از خطاکاران محسوب شد،
 و گناهان بسیاری را بر خود گرفت،
 و برای خطاکاران شفاعت نمود.
 (اشعیا ۲: ۵-۱۳-۵۳: ۱۲).

موضوع «پسر انسان» و «بندهٔ رنجبر» بطور بسیار جالبی در عهد جدید، در یک شخص ادغام شدند. اگر چگونگی ترکیب این دو شخصیت، مورد سؤال باشد نسبت دادن آن به خلاقیت مسیحیان اولیه پاسخی نارساست. گذشته از این چنین اجتماعاتی توانایی زیادی برای خلاقیت عقاید و الهامات جدید نداشتند و تصور آنکه اجتماعات اولیه بدون اجازهٔ مسیح که تنها دلیل موجودیت آنان بود دست به چنین ترکیبی بزنند، تقریباً غیر ممکن بنظر می‌رسد. از نظر روانشناسی احتمالات دارای محدودیتهایی هستند و نمی‌توانیم این حقیقت را نادیده بگیریم که وظیفهٔ اولین مسیحیان موعظهٔ خبر خوش بود نه آفریدن آن.

ترکیب این دو عقیده، یعنی «پسر انسان» و «بندهٔ رنجبر» در شخص مسیح، بی سابقه و تا حدودی متضاد است. از عکس‌العمل حواریون که بطرز روشنی در مورد «مسیح رنجبر» ابراز حیرت و ننگ کردند، می‌توان دریافت که این ترکیب، تازه و قبول آن بسیار مشکل بود. ما در موقعیتی نیستیم که دقیقاً بدانیم شاگردان مسیح چه آرمانیهایی در مورد مسیح موعود داشته‌اند و یا اینکه تا چه اندازه این آرمانها، قبلاً تحت تأثیر امیدهای میهن پرستانه بوده است. اما بنظر نمی‌رسد که در آرمانهای آنها جایی برای این ترکیب استثنایی «بندهٔ رنجبر» یا «پسر انسان» که مسیح آن را فاش نمود، وجود داشته باشد. به عبارت دیگر ترکیب این دو صفت مسیح موعود بوسیلهٔ حواریون بعید بنظر می‌رسد.

با در نظر گرفتن مطالب فوق و پیشگویی مسیح در مورد شراکت حواریون در رنجهای وی، چگونه می توان از کند ذهنی و دشوار پنداشتن تعالیم مسیح توسط آنان تعجب کرد؟ حواریون تنها با مشاهده اتفاقات از جمله عذاب و رستخیز مسیح و نزول روح القدس در عید پنجاهه، توانستند روشنایی کافی برای درک حقایق تکان دهنده بدست آورند. مسیحیان اولیه از طریق فیض متعال روح القدس و تعمق در تمامیت راز مسیح دریافتند که مسیح سرورشان از راه مرگ و رستخیز جلال و شکوه خویش را و نیز جلال و سرافرازی آنان را تحصیل کرده است. رنج و عذاب نه آنان را از بین نبرد بلکه مفهوم جدیدی به آن بخشید، یعنی «اسرائیل جدیدی» بوجود آمد که برای سهمیم بودن در مأموریت جهانی «بنده رنجبر» دعوت شده است تا بوسیله تسلیم و اطاعت، پیروزی را در آغوش کشد.

نتیجه گیری

طرقهای مختلفی را که بیان کننده امید اسرائیل بودند بررسی کردیم و نحوه وقوع پیوستن این امید را در شخص مسیح در نظر گرفتیم. ناگفته، آشکار است که موضوع مسیح موعود بسیار مفصل و بغرنج است و یادآوری همه نکات، غیرممکن است. از جهتی می توان گفت که تمام عهد عتیق بازگو کننده مسیح موعود یعنی شرح حال امید و سرنوشت اسرائیل است که در عیسی ناصری واقعیت می یابند. اصل مطلب ربط دادن متونی چند به مسیح نیست، بلکه تمام الهامات عهد عتیق بوجود آورنده فضای آمادگی و اشتیاق برای آمدن کسی است که به نقشه های الهی، در تاریخ، معنی نهایی خواهد بخشید. به عبارت دیگر هدف عهد عتیق موشکافی در مورد مسیح نیست، بلکه تمام مطالب آن به مسیح موعود ختم می شوند.

توضیح تمام چشم اندازهایی که عهد عتیق برای آماده ساختن پذیرش مسیح بازگو می کند غیرممکن است، اما گمان می کنم آنچه که گفته شد نشان می دهد که عیسی نه تنها وعده های داده شده را به انجام رساند، بلکه این کار را از طریق انجام داد که به وعده ها اهمیت عمیق تر و جدیدتری بخشید. او نه وعده ها را کنار گذاشت و نه آنها را از مفهوم اصلی خود منحرف ساخت، بلکه آنها را در ترکیبی غنی تر و جامع تر از آنچه که قبل از آمدنش پیش بینی شده بود، کامل گردانید.

بین آمادگی جهت آمدن مسیح و تحقق یافتن این وعده فرق فاحشی است. اگرچه عهد جدید دائماً به عنوان منشاء خود، به عهد عتیق نگاه می کند، ولی هرگز منکر ناتمامی و نقص آن نیست. اسرائیل قدیم پایه الهامات عهد جدید را پی ریزی کرد اما برای به پایان رساندن بنای آن احتیاج به سازندگان دیگری بود، زیرا داستان عهد عتیق به فصل آخری نیاز داشت. عهد عتیق راههایی را باز کرد و امیدهایی را بیدار ساخت که وقوعشان در زمان خود ممکن نبود و مشکلاتی را که

عنوان می‌کند تا زمان پایان این کتاب حل نشده به قوت خود باقی مانده است و «مشکهای کهنه شراب» قادر به نگهداری «شراب جدید مکاشفات مسیح» نیستند. قصد ما از گفتن این مطالب، بی‌اهمیت جلوه دادن عهد عتیق و یا ناچیز شمردن ارزش آن به عنوان راه گشای مسیح نیست، زیرا اگر عهد عتیق را نادیده بگیریم درک عمیقی از اهمیت مسیح که این کتاب با تمام قوای محرکه خود به آن اشاره می‌کند غیرممکن خواهد شد. همچنین تمام ارزشهای نهانی و انتظارات عهد عتیق فقط در عهد جدید مفهوم نهایی خود را می‌یابند. امروزه تعدادی افرادی که بدون امید و یا با امیدهای کاذب زندگی می‌کنند بسیار است مانند کسانی که خوشبین و ساده لوح هستند و فکر می‌کنند که خودشان قادرند خود را نجات دهند. عهد عتیق این نوع خیالهای باطل را ویران ساخت، چون از تمایل انسان به شرارت آگاه بود و نیز می‌دانست که نجات بشر تنها با وابستگی کامل به خداوند میسر است. علاوه بر کسانی که امیدی ندارند کسانی هم هستند که در مورد معنی هستی در تردید بسر می‌برند. آنان آنچنان در قید زندان حال هستند که هیچ تصویری از آینده و وعده‌های آن ندارند. اضطراب دنیای مدرن و ترسی که از قدهای جدید و وحشتناک بشر جهت نابودی خویش ناشی می‌شود، عده زیادی را در دنیایی محصور ساخته است که از سطح چیزهای دیدنی و قابل لمس پافراتر نمی‌گذارند. در واقع خطر در قدرت دنیاست که به خاطر جلب توجه بشر نسبت به مسائل خویش، زندگی را فاقد هرگونه فضای ماوراء طبیعی می‌داند. در جایی که به زندگی ماوراء طبیعی اعتقادی نباشد، رؤیایی پیدا نمی‌شود و خالی از هر الهام و امید است، لاف‌آقل آن گونه الهام و امیدی که از عهد عتیق و جدید استنباط می‌گردد.

کلیسا هیچ علاج جدیدی برای آن ناامیدی مطلق که زندگانی بسیاری را در بند خود می‌کشد، ارائه نمی‌دهد. قدرت نمایی کلیسا، در راه حل‌های حاضر و آماده نیست، بلکه به سنت کتاب مقدس وفادار است و امید واقعیت یافته اسرائیل را ارائه می‌دهد. این امید در شخصی به واقعیت پیوست که بعنوان قربانی گناه، برگناه پیروز شد، همان گونه که در مبحث «بنده رنجبر» پیش بینی شده بود. ما اکنون از راه پیروزی او می‌توانیم وارث زنده اسرائیل جدید باشیم و در پیمان جدید سهم گردیم، پیمانی که مدتها پیش توسط ارمیا نبی اعلام شد. کلیسا، دنیا را که شدیداً نیازمند امید است به این حقایق ماوراء طبیعی دعوت می‌کند. البته این یک دعوت دیرینه است، زیرا ما نیز مانند اولین اعلام کنندگان کلام، حق نداریم امید دیگران را به غیر از همان امیدی که بر اساس مسیح نباشد، یعنی امید اسرائیل، چیز دیگری را اعلام کنیم.

تبصره

اسرائیل جدید: از دیدگاه کلیسا و با در نظر گرفتن پیشگوییهای انبیا، اسرائیل جدید به اجتماعی اطلاق می شود که ایمان دارند تمام امیدهای گذشته یهودیان در شخص مسیح تحقق یافته است، یعنی همان اجتماعی که امروزه پیروان مسیح (کلیسا) به شمار می آیند.

خود را آزمایش کنید

پایه و اساس امید آمدن مسیح

- ۱- قوم اسرائیل از چه دیدگاهی به تاریخ می نگرستند؟ و به چه طریقی اسرائیل نقش مهمی را در تاریخ نجات به عهده گرفت؟
- ۲- چه وقت به اولین نشانه نقشه خدا جهت نجات بشر اشاره شد؟
- ۳- ابراهیم چه نقشی در ترسیم امید آمدن مسیح داشت؟
- ۴- چرا سفر خروج در تاریخ اسرائیل دارای اهمیت بسزایی است؟
- ۵- چرا اسرائیلیان به گذشته و آینده می نگرستند؟ و ما مسیحیان چرا چنین کاری را انجام می دهیم؟

صوری چند از امید قوم اسرائیل

- ۱- کلمه «مسیح» چه معنایی دارد؟ و در تاریخ اسرائیل مفهوم آن چیست؟ و برای مسیحیان چه مفهومی دارد؟
- ۲- به چه نحوی از امید آمدن مسیح تفسیر نادرست و کاربرد غلط بوجود آمد؟
- ۳- چه فرقی بین برداشت عبرانیان و مسیحیان از کلمه «مسیح» وجود دارد؟
- ۴- آیا مسیح بوسیله الهامات عهد عتیق کاملاً توصیف شده است؟ توضیح دهید.
- ۵- از چه جنبه، تمام عهد عتیق درباره آمدن مسیح سخن می گوید؟

روز یهوه

- ۱- اصطلاح «روز یهوه» به چه معنایی است؟
- ۲- چگونه قوم اسرائیل فراموش کرد که به عنوان قوم برگزیده در برابر حقوق و مزایا دارای مسئولیتهایی نیز می باشد؟

- ۳- چگونه آمدن مسیح به عنوان روز داوری و روز رحمت الهی تلقی گردید؟ عاموس نبی در این مورد چه گفته است؟ و یوئیل نبی در این مورد چه پیامی داد؟
- ۴- پیغمبری که اشعیا دوم نامیده می شود روز آمدن مسیح را چگونه تشریح کرد؟
- ۵- چرا بعضی اوقات پیامبران در توصیف «روز بیهوه» از مظاهری استفاده کردند که به نظر می رسد فقط رحمت‌های مادی را به «روز بیهوه» ربط می دهند؟

مسیح پادشاه

- ۱- چه عواملی باعث شد که مسیح بعنوان شاه شاهان شناخته شود؟
- ۲- به چه نحوی وارثین داود با وجود اینکه بعضی ها فاقد لیاقت بودند آشکارا حامل امید آمدن مسیح بودند؟
- ۳- اشعیا نبی مسیح را چگونه شرح داد؟
- ۴- ارمیا نبی چگونه آرمان مسیح پادشاه را توسعه داد؟
- ۵- چرا عیسی مسیح در صدد گسترش مفهوم پسر داود بود؟

پسر انسان

- ۱- مسیح با معرفی خود به عنوان پسر انسان بیشتر به چه مطلبی اشاره می کرد؟
- ۲- چه شباهتی بین گفتار مسیح با قیافا و نبوت دانیال درباره پسر انسان وجود دارد؟
- ۳- به غیر از کتاب مقدس در چه نوشته دیگری یهود بر مفهوم «پسر انسان» به عنوان کسی که بر دنیا حکمرانی خواهد کرد تأکید شده است؟
- ۴- چه اتفاقی پیش آمد که قوم اسرائیل دو قرن قبل از آمدن مسیح بیش از همیشه به خاطر آمدن وی مضطرب و پریشان بودند؟
- ۵- آیا عیسی مسیح مفهوم «پسر انسان» را فقط به یک معنی بکار می برد؟ شرح دهید.

بنده رنجبر

- ۱- «آواز چهارم بنده» (اشعیا نبی) مسیح را چگونه ترسیم کرد؟
- ۲- از چه لحاظی مفهوم «پسر انسان» و «بنده رنجبر» با هم فرق داشتند؟ به چه نحوی این دو مطلب در شخص مسیح به هم ملحق شدند؟
- ۳- چرا حواریون مسیح از درک مفهوم مسیح رنجبر عاجز بودند؟
- ۴- آیا پیروان مسیح در زمانی که مسیح با آنان بود هرگز به مفهوم تعلیمات وی که درباره رنجهای او و رنجهای آنان بود کاملاً پی بردند؟

۵. اهمیت آمدن روح القدس در روز پنجاهه در ارتباط با آمدن مسیح و درک کامل طبیعت و رسالت وی چه بود؟ شرط پیروی از مسیح چه بود؟